



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

منظومہ چاروہ معصومہ

اشرح حضرت مستطاب آیت اللہ العظمیٰ قاسمی

علیہ السلام نے

بمساعدت

«جناب لائبریری حاج رضاییہ مجددہ صدرت»

«چاپ دوم»

۱۴۰۵، ہجری قمری

چاپ ہزار، صفحہ ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منظومه چهارده معصوم عليهم السلام

نویسنده:

علی علامه فانی اصفهانی

ناشر چاپی:

مهندس میر محمد صادقی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	منظومه چهارده معصوم علیهم السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۱	نشو و نماى پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
۱۴	اخلاق محمد (صلی الله علیه و آله)
۱۹	رحلت آن حضرت (صلی الله علیه و آله)
۲۰	علی علیه السلام
۲۱	در خانه خدا
۲۳	دوران حیات
۲۴	غدیر خم
۳۵	اخلاق علی علیه السلام
۳۷	شجاعت علی علیه السلام
۴۰	محنت های علی علیه السلام
۴۱	یاران علی علیه السلام
۴۲	زهرای علیها سلام الله
۴۴	محنت های بانوی دو سرا (علیها السلام)
۴۵	امام دوم حسن مجتبی علیه السلام
۴۷	امام سوم حسین علیه السلام
۴۸	معراج عشق (۳)
۵۰	عشق حسین (۲)
۵۴	امام چهارم علیه السلام
۵۷	پیشوای واقعی
۵۸	حقیقت سجاد علیه السلام

- ٦٠ توصيف مرد كامل
- ٦٣ باقر العلوم عليه السلام
- ٦٤ علم امام عليه السلام
- ٦٥ ظلم هشام
- ٦٦ اخلاق امام عليه السلام
- ٦٧ علم صادق آل محمد عليهم السلام
- ٦٩ امام موسى بن جعفر عليهما السلام
- ٧٠ اخلاق موسى ابن جعفر (عليه السلام)
- ٧٢ سخاوت
- ٧٢ عاطفه
- ٧٣ زيارت قبر امام هشتم عليه السلام
- ٧٤ مقام علم امام هشتم عليه السلام
- ٧٥ سياست مأمون !
- ٧٦ اخلاق امام عليه السلام
- ٧٧ جمال امام زهيم عليه السلام
- ٧٨ علم محمد جواد عليه السلام
- ٧٩ عفاف امام عليه السلام
- ٧٩ امام على هادى عليه السلام
- ٨٠ تقسيم ظالمانه
- ٨١ اخلاق حضرت على النقى عليه السلام
- ٨٢ امام حسن عسكري عليه السلام
- ٨٢ اخلاق امام يازدهم عليه السلام
- ٨٥ امام زمان عليه السلام
- ٨٧ درباره مركز

منظومه چهارده معصوم عليهم السلام

مشخصات كتاب

سال نظم:

ربيع الاول 1383

منظومه چهارده معصوم

صلواة الله عليهم اجمعين

تراوش طبع حضرت آية الله العظمى آقاى مير سيد على علامه فانى العالى اصفهانى دام ظله

ناشر: مهندس مير محمد صادقى

سال چاپ 1394

خير انديش دييجيتالى: انجمن مددكارى امام زمان (عج) اصفهان

ويراستار كتاب: خانم مريم محققيان

ص: 1

نبى اعظم صلى الله عليه و آله و سلم

جمال مصطفی (صلی الله علیه و آله)

براه آفرینش چون خداوند *** ز رخسار تجلی پرده افکند

ز صقع لانهائی نور یزدان *** افق می جست در اشباح امکان

نخستین جلوه از آن نور بیحد *** بزد سر از جبین پاک احمد

از این شد شاهد ناسوت مسکن *** بمشهود ازل مجلای احسن

کمال قدرت فیاض بی چون *** مثال از بی مثل آورد بیرون

جمال مصطفی در لوح اسماء *** بود نقش بدیع از غیب اعلی

به بی مثلی بود آن ذات موصوف *** ولی زاین آینه گردید معروف

بود ایجاد این یا خود نمائی *** خداوندیست یا رب یا خود آئی

لولاک لما خلقت الافلاک

اساس آفرینش را خداوند *** بحب احمد مرسل (صلی الله علیه و آله) پی افکند

نمی بینی که گوید خالق پاک *** باحمد ما خلقت الخلق لولاک

خداوند وجود آرای یکتا *** حجاب افکند چون از غیب اسماء

ز عود جود زد ساز محبت *** محبت گشت پشتیبان خلقت

بنام حب ؛ جهان را داد آواز *** نمود از عشق، هستی را سر افراز

مسجل کرد در امواج هستی *** سرود عشق و درس حق پرستی

ص: 2

حیبی آفرید از آن میانه *** که باشد حب سرمد را نشانه

تراود نغمه الفت ز ذاتش *** وفا باشد سرآمد در صفاتش

شود در نقشه مهر آفرینی *** نشان رحمة للعالمینی

اگر سنگش زند دست تطاول *** گشاید از کرم بال تفضل

بمهر این حبیب افراشت بیرق *** بنام او بزد کوس أنا الحق

جهانی آفرید از مهر تا ماه *** همه عشق و همه سوز و همه آه

برونش نام نامی محمد (صلی الله علیه و آله) *** درونش عشق سامی محمد (صلی الله علیه و آله)

بخوان هستیش ایجاد مهمان *** بیزم فیض او می خوار امکان

بلی باشد بدر بار الهی *** محمد (صلی الله علیه و آله) فیض بخش ماه و ماهی

برو ای قاصر از ادراک معنی *** بزحمت جستجو کن چشم بینا

مگر دریابی از منظار بینش *** که احمد هست راز آفرینش

ولادت آن سرور (صلی الله علیه و آله)

قضای حق بر این شد تا در عالم *** نماید روی آن روح مکرم

ز دار الامر در کاشانه خاک *** زند خر گاه خود آن گوهر پاک

سراسر آسمان ها را بیاراست *** شیاطین را گریزند از چپ و راست

طریق آسمان شد نور باران *** نژاد دیو هم شد تیر باران

زمین از تیرگی ها پاک گردید *** بساوه آبدان در خاک گردید
شرار اهرمن گردید خاموش *** شکست افتاد کسری را بسر پوش
طلسم نا بکاران را شکستند *** زبان پادشاهان را بیستند
نگون شد تخت شاهان جهان گیر *** که آمد مالک تقدیر و تدبیر
بسحر ساحران رو کرد اخلال *** زبان امپراطوران بشد لال
نه کاهن را خبر می داد افزار *** نه جادوگر اثر می یافت در کار
ز شرق مکه در اطراف عالم *** روان شد نور آن خورشید اعظم
شکست افتاد در اندام اصنام *** که در بیت الهدی زشت است او هام
به کعبه خانه حی یگانه *** چرا لات و هبل گیرند لانه
شنیدند این ندا مردم بهر جا *** که آمد حق و باطل گشت رسوا
رسید این صیحه بر گوش خلائق *** که حق رو کرد و باطل گشت زاهق
پس آن مولود مسعود خردمند *** چه شد در نقشبند دهر پابند
نهاد از عجز روی خویش بر خاک *** نمود انگشت عرفان سوی افلاک
کز این ساعت که اندر خاک هستم *** بیاد خالق افلاک هستم
رسالت دارم از رب السموات *** که تا نابود بنمایم خرافات
بلی من رهبر گم گشتگانم *** نبی مرسل آخر زمانم

نشو و نماي پيغمبر (صلي الله عليه و آله)

بزرگان را ز خردی قدر والاست *** که عقل نابغه از پیش پیداست

نجابت از جبین پاک جانان *** فشاند نور چون خورشید تابان

چه جای آن که روحی آسمانی *** که باشد از ازل گنج معانی

بجسم عنصری از بهر ارشاد *** بگیرد منزل اندر ملک اصداد

فریب نفس از اندیشه وا کن *** موازین طبیعت را رها کن

پس آن گه در حریم قدس احمد *** قدم بگذار با عقل مجرد

که تا باور کنی بو طالب راد *** از اول شیر بر آن نازنین داد

ز بو طالب بود این جان فشانی *** ز احمد باشد از مردی نشانی

سپس چون از حلیمه شیر می خورد *** به پستان چپ اولب نمی برد

که باشد راستی و میمنت نیز *** شعار دائم احمد بهر چیز

سه ماهه نشست آن ماه پیکر *** به پانزده سال شد مردی دلاور

ز تیر اندازیش حیران جوانان *** شجاعت بود از شخصتش نمایان

علامت ها که می خواندند احبار *** برای آخرین رهبر در اخبار

از آن چهر لطیف و روی زیبا *** در آن اندام نیک و قد رعنا

در آن اخلاق نیک و روح پرور *** همه موجود می دیدند یکسر

از این رو دشمنان بیدار گشتند *** پی آزار آن سالار گشتند
بنی اعمام و اعمامش ز یک سو *** به چالاکی شدند اندر تکاپو
یهودان از دگر جانب مصمم *** تمام ملت اعراب با هم
بکوشش تا شود این نور مستور *** رسول الله شود در خلق منفور
چو دشمن قصد آزار و ستم کرد *** ابو طالب قد مردی علم کرد
سفارش های بابش یاد می کرد *** برادر زاده را دلشاد می کرد
به غم خواری و یاری محمد (صلی الله علیه و آله) *** تحمل کرد محنت های بی حد
به یمن همتش اسلام منصور *** کتاب عُمرِ او روشن تر از نور
کسی را گرز ایمانش خبر نیست *** از این باشد که فرزندش عمر نیست
بعثت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)
به معراج خرد بعد از چهل سال *** رسد مرد قوی عزم خوش اقبال
بهار زندگانی چون سر آید *** بهار عقل با زیب و فر آید
رود اندیشه های خام از سر *** شود آئینه بینش منور
تناسب در بدن گردد نمودار *** تکامل با قوی گیرد سر و کار
نه تنها این عدد در سال نیک است *** که در هر چیز اندر فال نیک است
شراب آن گه شود ماء معینی *** که در یک خم بماند اربعینی

چو در سال چهل گردید داخل *** خطاب آمد که بر خیز ای مزمل
ز نا پیدا شنید این کای مدثر *** بود وقت رسالت قم فاندر
بر این آلودگان خواب و مستی *** نما تعلیم درس حق پرستی
به این لات و به این عزی پرستان *** به این سنگ و گل صحرا پرستان
بگو تا خالق آن ها پرستند *** حکیم قادر یکتا پرستند
نخست آغاز دعوت کن ز ارحام *** که واضح گردد این دعوت بود عام
محنت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
نبی امی محمود احمد *** رسول الله ابو القاسم محمد (صلی الله علیه و آله)
هدایت را علم برداشت بر دوش *** نهاد انگشت خود را بر بنا گوش
کشید او نعره الله اکبر *** سپس گفتا منم مبعوث داور
اگر جوئید راه رستگاری *** کنید اقرار بر توحید باری
گران آمد بگوش نا بکاران *** صغیر دعوت مبعوث یزدان
یکی خار جفا در راه او ریخت *** یکی خاک ستم بر تارکش بیخت
بجان بولهب آتش بیفتد *** که از کین گفت تباً یا محمد (صلی الله علیه و آله)
یکی مجنون دگر کس ساحرش خواند *** یکی کاهن یکی هم شاعرش خواند
ز سنگ کینه دنداننش شکستند *** باستهزاء قلبش را بخشند

ز پیمان قریش آن مشعل نور شد *** شد اندر کوه چندین سال مستور

ز بعثت تا بهجرت بود دلریش *** ز ظلم بی حد بیگانه و خویش

چه خوش فرمود آن اصل حقیقت *** ندیده رهبری چون من اذیت

نمی پرسی در این غوغای طغیان *** مدد کارش چه کس بود از دل و جان

ابو طالب عموی با صفایش *** علی داماد با مهر و وفایش

اخلاق محمد (صلی الله علیه و آله)

بهای روح از اخلاق نیکوست *** مقام مرد را خلقش ترازو است

اگر انسان با دراک است انسان *** ز خلق بد شود کمتر ز حیوان

ولی گر با فضائل گشت پیوند *** ملائک خدمتش از جان پذیرند

فرشته خادم انسان خوش خواست *** که خوش خو چون گل شب بوی خوش بو است

بقانون نامه ایزد چکامه *** نوشته این سخن در صدر نامه

که بعد از خواندن منشور خلاق *** بود شغل نبی تهذیب اخلاق

خدا داده نوید رستگاری *** بتو گر جان خود را پاک داری

نگر زاهد بظاهر می گراید *** بین صوفی بدل رو می نماید

ولی اسلام زین هر دو میرا *** که ظاهر نیست از باطن مجزا

فطهر پاکي جان و تن آمد *** با سلام این دو گل در گلشن آمد

دیانت چیست دستوری مُکَمَّل *** که باشد جمله در قرآن مسجّل

عقیده آمنوا منسك اقيموا *** مساوات اصلحوا و لن تنالو

فضائل را یزگیهم نشان است *** نظام از ذم رهبانان عیان است

اگر تفصیل خواهی بیش از این حد *** تأمل کن در اطوار محمد (صلی الله علیه و آله)

که او هر چند گوید ما عرفناك *** اگر چه میسر آید ما عبدناك

بوقت معرفت خلاق عرفان *** بهنگام عبادت محو یزدان

خیانت پیشه گان جاهلیت *** دغل کاران عصر بربریت

امانت را بنامش سکه کردند *** کلید صدق بر دستش سپردند

صفتش ثبت قرآن کریم است *** که احمد صاحب خلق عظیم است

ترش روئی نمی فرمود باکس *** عطوفت داشت آن قلب مقدس

رؤف و صادق القول و امین بود *** محمد رحمة للعالمین بود

بحفظ رأی عام آن عقل فعال *** بآراء عمومی داشت اقبال

محاسن تاج افعال نکویش *** مکارم پای بست خلق و خویش

تواضع شیوه اش با زیر دستان *** بهنگام تکلم شاد و خندان

خجل از خاک پایش عرش ذو المن *** ولی روی زمین بودش نشیمن

همه آزادگان شرمنده او *** جلیس و هم خوراکش بنده او

بشر را با خدا می کرد دم ساز *** بگفتار لطیف و چهره باز
بدشت گمراهی فریاد می کرد *** طریق خیر را ارشاد می کرد
طیب آسا مریضان را دوا بخش *** مسیحاوش دم فیضش شفا بخش
بدستش نسخه لاهوت معجون *** که بر خیر دو عالم هست مشحون
چو عشاق جگر چاک هراسان *** همی فرمود ای بیچاره انسان
از آن ترسم فریب دیو ابتر *** ترا شرمنده سازد روز محشر
بحال تیره بختان اشک ریزان *** دعا می کرد اندر حق ایشان
که نادانند یا رب از عنایت *** خودت قوم مرا بنما هدایت
ندا آمد که باشد مهربانی *** ز رهبر رهبری نه جان فشانی
سخن گو را مجال نطق می داد *** زبان را می نماید گوش دل شاد
ملامت ها شنید از مردم رذل *** که گوش محض بودن نیست از عقل
پاسخ در کتاب آسمانی *** بیامد کاین بود از مهربانی
ز صبرش عقل حیران صبر گریان *** که آرام است این کشتی بطوفان
اگر خاکسترش بر سر بریزند *** بدون علتی با او ستیزند
بگردن از عبا رنجش رسانند *** بدامان خون حیوانش فشانند
بهنگام جزا، جز لطف و احسان *** نبیند کس از این پاکیزه انسان

بنادانان بوقت آزمودن *** به برهان و جدال از وجه احسن
حقایق را چو خورشید درخشان *** نمود از منطق شیرین نمایان
دمش گر بر دل آهن ره نمی یافت *** تنور غیظ او هرگز نمی تافت
ز درس و مشق ابجد خانه ها دور *** الفبا چیست نزد منبع نور
بغیب خود خدا نزدیک کردش *** ولیّ روشن و تاریک کردش
که خط نا بردن اندر ابجد او *** شود رمز علوم بیحد او
بروز آواره فرمان معبود *** بشب پروانه هجران معبود
به تبلیغ رسالت روز ها گرم *** ولی شبها ز اشک پر بها گرم
بیاد ایزد از راحت گریزان *** بسوی مقصد اصلی شتابان
بتعلیم بشر در خاک دان بود *** دلش سوی خدای آسمان بود
ز سر انقطاع آن کس خبر یافت *** که رسم بندگی ز این راه بریافت
برو صوفی که اسمت بی مسمی است *** هوس های تو در تجرید بی جاست
که با این حب جاه و مال و فرزند *** نمائی دعوی عشق خداوند
کف بخشایشش خالی ز منت *** نبودش دیده بر تقدیر نعمت
باهل فضل و دانش بود مقبل *** کناره می نمود از شخص جاهل
لباسی را اگر می کرد تجدید *** لباس کهنه بر مسکین ببخشید

تفاوت در لباس و در طعامش *** میان او نبوده با غلامش

لباسش چون دل مؤمن مصفا *** طعامش نان جو در حد ادنی

بهنگام غضب گفتار او حق *** در آرامش همه رفتار او حق

کس از لعل لبش دشنام نشنود *** کلام سخت با خادم نفرمود

برای هم نشین از بهر تألیف *** نماز خویش را می داد تخفیف

اگر دست کسی می داشت در دست *** چو تیر از دست او اول نمی جست

برفتن هم چنان کبکی خرامان *** نه چون مور و نه چون آهوشتابان

حیای دختران بکر محبوب *** بنزد شرم او می گشت سر کوب

کنون بشنو بجان از نوک خامه *** حدیث جامه را در این چکامه

بقیمت جامه ها در فرق با هم *** دو و ده بعض و بعضی چار درهم

بارز بیش تر پیراهنی را *** خریدند و از آن فرمود حاشا

که باشد اقتصاد اندر تعیش *** مرام مردم بیدار و با هوش

طلب فرمود از بایع اقاله *** بره دید او کنیزی را بناله

که گم گشته است از من چار درهم *** ز بیم غیظ مالک می خورم غم

باو داد آن چهار و بار دیگر *** خرید او پیرهن با نرخ کم تر

بره این باره عریانی نمودار شد *** و پراهنش بخشید و باچار

خرید او جامه و برگشت شادان *** که توفیقش مدد داده باحسان

به حیرت دید آن زن را به برزن *** که از تأخیر می ترسد ز رفتن

بهمراهش بیامد تا بخانه *** که تأخیر عذر بوده نی بهانه

پاس حرمتش آن مالک راد *** کنیزک را همان دم کرد آزاد

از این شد مقتصد شخص خردمند *** کز او اشخاص دیگر بهره گیرند

نبی را بیش از این باشد کمالات *** که باید خواند در اخبار و آیات

رحلت آن حضرت (صلی الله علیه و آله)

چه پایان یافت دور رهنمائی *** بیان فرمود دستور خدائی

بیامد جبرئیل از نزد داور *** که در قوس نزولت ای پیامبر

اگر باشد هوای دیر ماندن *** دروس رنج در این قوس خواندن

بدستت اختیار مرگ و هستی *** که خود مختار از روز الستی

بگفتا جبرئیل دل غمینم *** گرفتار وقوف اندر زمینم

چسان از شوق پرواز سموات *** کنم صرف نظر هیهات هیهات

مگر از امت بد خواه غدار *** چه دیدم در زمانه غیر آزار

ولی با این همه دارم تمنا *** نوید آید که یعطیک فترضی

برفت و آمد و دادش بشارت *** که باشد در کفت امر شفاعت

در این دم گفت باران کو حسینم *** شهید نیزه و تیغ و سنینم

بیاوردند آن زیبا پسر را *** بیاوردند خون داد گر را

بشد در سینه آن میر محبوب *** محقق معنی نور علی نور

عزیزش را بروی سینه جا داد *** بروی نازنینش دیده بگشاد

بگریه گفت یا رب من در ایام *** چه کردم با یزید زشت فرجام

علی علیه السلام

بنام نامی فاروق اعظم *** علی عالی اعلا زنم دم

علی آئینه قدس مجرد *** بمقیاس خرد جان محمد (صلی الله علیه و آله)

کتاب صنع را عنوان اول *** نظام کون را مصداق اکمل

ز انوار تجلی فیض اقدس *** ز رنگ ناروائی ها مقدس

وجودش نقشه اخلاق داور *** روانش گنج اوصاف پیمبر

ولایت را بخلق و شرع مالک *** حقیقت را بعشق و شوق سالک

به سر مد متصل آن روح والا *** ولی دستگاه حق تعالی

ولی الله در اوضاع گردون *** وصی مصطفی در شرع قلون

ز عشقش جمله ذرات در وجد *** وجودش جسم و جان را افسر مجد

در آن آنی که از مقیاس دور است *** در آن عالم که غرق لطف و نور است

شعاع فیض اقدس کرد اشراق *** فروزان گشت از آن سطح آفاق
نبی شد اولین مجلای هستی *** نخستین ساقی صهبای هستی
علی چون جان احمد بود در ذر *** چو اوزین پرتو هستی بزد سر
بنام ایزد که عقل عرش پیما *** بخاک عجز افتاده است این جا
کجا باور کند عقل زمین گیر *** علی باشد جهان را اصل تقدیر
علی در بندگی چون بی نظیر است *** بدربار خداوندی امیر است
علی شد فانی آن ذات اقدس *** بنامش سکه شد فیض مقدس
چنین فرمود دانش های قرآن *** که باشد رشته های علم یزدان
بود مجموع در سبع المثانی *** سپس در بسمله لف آن معانی
به باء بسمله آن جمله یک جا *** بود مکنون و هستم نقطه باء
ز باء بسمله آن نقطه نور *** گشاید چشمه ها تا نفخه صور
کلید لف و نشر آن مطالب *** بود در دست این بحر العجائب

در خانه خدا

با جلالش خداوند یگانه *** بروی فاطمه بگشود خانه
سه روز از دیده ها پنهان نمودش *** بخوان خویشان مهمان نمودش
عنایت بین که از دیوان اعلا *** بمریم ، آسیه ؛ لوقا و حواد

ندا آمد بکعبه رو نمائید *** بمژگان کعبه را جارو نمائید
طلوع آفتاب علم و تقوی است *** امیر المؤمنین پایش بدنیا است
کمک بر حامل گنج معانی *** خوش است از بانوان آسمانی
جهان گردید از نورش مصفا *** شه دنیا و دین آمد بدنیا
قدم بگذاشت در کاشانه حق *** که این طفل است صاحب خانه حق
بسجده رفت در وقت ولادت *** سر آغاز حیاتش شد عبادت
بمحراب عبادت کشته گردید *** نوار عمر در طاعت نوردید
بتوحید خدا لب باز فرمود *** رسالت را بدو انباز فرمود
بروی پاک احمد دیده بگشود *** که باشد دیده شاهد بمشهود
بدین معنی که وجه الله احسن *** بود در زندگانی وجهه من
بجز این نازنین رو رو نیارم *** بغیر از مصطفی همخوندارم
از این رو گفت او را جانشینم *** وصی الصدق ختم المرسلینم
لب معجز نمایش خواند قرآن *** بافلح مؤمنون بنمود اعلان
نبی فرمود آری رستگارانند *** گروهی که امیری چون تو دارند
زبان در کام آن نوزاد بنهاد *** بجانش چشمه های علم بگشاد
پدر در نام او از حق مدد خواست *** ندا آمد که این مولود از ماست

بعشق ما بود لبریز جامش *** باسم ما علی بگذار نامش

دوران حیات

خرد مصنوع را صانع نداند *** فطانت چوب را خالق نخواند

ز سنگ و چوب حاجت بر نیاید *** خداوندی ز نا پاینده ناید

بشر وقتی گرفتار هوا شد *** به بت وابسته و دور از خدا شد

و گر نه عقل کی باور نماید *** که بت خود خلقت بت گر نماید

علی چون اوستاد جبرئیل است *** علی چون معدن علم جلیل است

علی چون عقل او فوق عقول است *** علی چون در خرد جان رسول است

باقرار خردمندان اسلام *** نکرد او بندگی هرگز با صنم

ز فرط جهل رسم می گساری *** بعهد جاهلیت بود جاری

ولی چون باده باشد مایه شر *** زیان عقل در خمر است مضمهر

علی از باده چون از دیو حوری *** ز دور کودکی می کرد دوری

نگهبانان او اندر مباهات *** که باشد نامه اش پاک از خطیئات

نه از لغزش بکردارش نشانه *** نه در قولش دروغی در زمانه

منزه تر ز نور آن روح معصوم *** جدا از ساختش اخلاق مذموم

ز گل پاکیزه تر خوی شریفش *** بشاشت زاده طبع لطیفش

پدر از مهربانی بر یتیمان *** پرستار از امل از دل و جان

نه با کس کینه نه از کس طمع داشت *** شعار خویش عز من قنع داشت

چه شد شش ساله مشکوی رسالت *** برویش باز شد بهر کفالت

بلی از پرورش گاه الهی *** برون آید چنین فرخنده ماهی

غدیر خم

کمال دین امیر المؤمنین است *** نبی را شاه مردان جانشین است

قبول مهر او ایمان پاکست *** عبادت بی ولایش کم ز خاک است

چراغ قلب دانشمند عالی *** محبت باشد از مولی الموالی

امیر المؤمنین حیدر امام است *** چه خورشید جهان تاب این کلام است

امیر المؤمنین بر خلق مولی است *** شریعت را زبان حق تعالی است

معارف زاده فکر رسایش *** دیانت دست در آغوش رایش

بگو با خارجی ای مرد اعمی *** بدامانش بزن دست تولا

که تا در عالم دین رو نمائی *** در این بستان گل دین بو نمائی

و گر نه دیده خفاش شب کور *** نمی کاهد ز خورشید فلك نور

علی را قدر پیغمبر شناسد *** چه غم گر خارجی کمتر شناسد

علی سلطان اقلیم وجود است *** علی فرمانده ملك شهود است

علی را حی سبحان داده شاهی *** بر این مطلب دهد بلغ گواهی
بطومار رسالت بود مستور *** ولای مرتضی در عالم نور
چه اقیانوس حکمت زد تلاطم *** نمایان گشت اندر صحنه خم
بروز گرم در صحرای سوزان *** میان خاک ها اندر بیابان
ز حج برگشته قومی خسته راه *** منافق مردمی بد خواه آن شاه
گروهی از جلو جمعی ز دنبال *** ز رنج راه پژمان و بد احوال
در آن جائی که می شد جمع باران *** غدیر خم از این رو داشت عنوان
امین وحی با امر مؤکد *** تشریف یافت در در بار احمد
رسالت را که تن باشد روان ده *** امارت را بدست این جوان ده
حقیقت را ز سر بردار سر پوش *** منافق را اشارت کن که خاموش
مترس از فتنه قوم بزمند *** نگه دار تو می باشد خداوند
بود تکمیل دین تعیین والی *** که دین بی والی از معنی است خالی
اگر این سطر از طغرای باری *** شود پنهان نکردی هیچ کاری
رسالت هست تبلیغ ولایت *** ولایت چیست کانون هدایت
اگر این خلق را هادی نباشد *** نظام معرفت از هم بپاشد
نه مردم بی نیاز از پیشوایند *** نه دانا تا که را تعیین نمایند

ز روی سال و مال و آل مه تر *** شود تعیین نه بر احکام رهبر
بین مجلس کسی را کرد سرور *** که زد داد اقیلونی به منبر
کسی که معنی آب را نداند *** مسلم حکمت رب را نداند
رسولا نیست دیگر جای تأخیر *** مکن بیم نفاق اهل تزویر
ز تو اتمام حجت بر خلائق *** ز من حفظ تواز شر منافق
بدستور نبی گفتا منادی *** در این وادی شود تعیین هادی
در این صحرای سوزان تعب خیز *** غدیر رحمت حق گشته لبریز
ولایت را خم دعوت زند جوش *** تولا را اجابت کرده مدهوش
بدوش حق نشیند مرغ توحید *** بگوش عشق خواند درس تجرید
دو نیر مقترن لیکن بیک نور *** دو دریا متصل چشم بدان کور
بگرد این دو خورشید جهانتاب *** بیاید جمع شد از شیخ تا شاب
در آن دم جمع گردیدند مردم *** بسان تشنه در اطراف قلزم
حقیقت بین که کاخ کبریائی *** پیاشد با صفا و بی ریائی
کمال سادگی را خوب بنگر *** جهاز اشتران گردید منبر
پیمبر بر چنین منبر بر آمد *** سخن را نوبت زیب و فر آمد
لسان الغیب شد مفتاح برهان *** که شك را ریشه کن سازد بدوران

گرفت اول از آن مردم گواهی *** به تبلیغ قوانین الهی

بلی گفتند و گفتا نیست آیا *** نبی بر هر کسی از آن کس اولی

جواب آمد که آری گفت آن را *** که مولایم علی هم هست مولا

علی بر مردم عالم امیر است *** منم شاه و پسر عمم وزیر است

در این جا نکته شایان افشا است *** که برهان وصایت لفظ مولی است

ولی در لفظ مولی چند معنی است *** تعدد باعث اجمال معنی است

جواب این است کی خلاق اشکال *** اگر باشد قرینه نیست اجمال

توقف در بیابان روز گرما *** معطل کردن جمعی بصحرا

سخنرانی با آن طول و تفصیل *** که از تبلیغ گفتن گه ز تفضیل

کند اجمال را زائل ز مولی *** مگر نزد معاند وقت غوغا

به پنهانی بگو آن کس چه فهمید *** ز مولی تا که بخ بخ کرد و تمجید

نبودی تا ببینی از قرائن *** در این قصه چه ها آمد بخائن

نبودی تا ببینی گشت بد خواه *** بمرگ خود رضا از فرط اکراه

محبت از مسلمان بر مسلمان *** بود ظاهر ترین حکمی ز قرآن

چه لازم این همه زحمت کشیدن *** به قد یک تن این خلعت بریدن

تشکر واجب است از ما خدا را *** که توفیق ولایت داد ما را

امیر المؤمنین نامی است مخصوص *** که لفظش هم چو معنی هست مخصوص

خدا کس را ز اول تا آخر *** ندیده لائق آن غیر حیدر

رسول مؤتمن بی جانشین نیست *** ز آدم تا بخاتم بی وصی کیست

هبه از آدم و شمعون ز عیسی *** که سام از نوح شد هارون ز موسی

بود این منزلت در شرع احمد *** برای مرتضی از حکم ایزد

که در جنگ تبوک آن میر لشگر *** بکف بگرفت خود تدبیر لشگر

علی را در مدینه جانشین ساخت *** ولی او را ز هجران دل غمین ساخت

از آن سو دشمنان ایراد کردند *** خلافت را تخلف می شمردند

علی آزرده از نیش زبان شد *** بنزد احمد مرسل روان شد

که در خیل ضعیفانم نشاندی *** مرا از درگه وصلت براندی

بنرمی داد این پاسخ پیمبر *** که جان توست با جانم برابر

تو هستی جانشینم در خلافت *** مشو آزرده از حرف منافق

همان منزل گه هارون ز موسی *** برای تو بود از من مهیا

بلی از روی حکمت حی ذو المن *** نبوت را نموده ختم بر من

شریک منصبی اندر ولایت *** نبوت از من و از تو وصایت

هر آن کس کرد انکار مقامت *** من او را خصم باشم در قیامت

در آن روزی که روز واپسین است *** بدستت سر نوشت آخرین است

دهد روز جزا پروردگارت *** بهشت و دوزخ اندر اختیارت

توئی افضل توئی اعلم تو اسخی *** توئی اشجع توئی در حلم اعلی

تو هستی بهترین افراد انسان *** بود شك در مقامت کفر پنهان

دهد اسلام سر مشق مواسات *** بود عنوان افرادش مؤاخات

مسلمان ها بهم مشتی برادر *** حقوق جملگی با هم برابر

از این قانون کلی گشت تولید *** مؤاخات خصوصی بهر تأکید

که پیمان اخوت را پیمبر *** در اول بست با سلمان و بوذر

پس آن گه خواند باعمار و مقداد *** بدینسان دو بدو تا آخر افراد

علی آمد پریشان کای پیمبر *** برای من مگر نبود برادر

بدو فرمود از ذر تا بمحشر *** ترا از جان و دل هستم برادر

علی باشد برادر مصطفی را *** که از جان می خرد بر خود بلا را

اگر سنگ آید از دست اراذل *** بگیرد سینه خود در مقابل

تنش صد پاره شمشیر گردد *** که تا اسلام عالم گیر گردد

اگر دشمن هجوم آرد به بستر *** علی را بیند آن جا نه پیمبر

بهر جنگی ظفر اندر رکابش *** شکست آماده روز غیابش

بجنگ موته چون سلطان اسلام *** تزلزل دید در ارکان اسلام

شجاعت در قشونش کیمیا بود *** که حیدر از صف لشگر جدا بود

نبی فریاد زد ای یار غائب *** توئی فریاد رس اندر نوائب

کف جنگنده ات دور است و شد دیر *** نفاق همرهان چون غم گلوگیر

عجائب مظهرا از لطف بهشتاب *** در این گرداب غم ما را تو دریاب

علی آمد شجاعت را ید الله *** نوید فتح را نصر من الله

نه تنها پشتبان مصطفی بود *** مدد کار تمام انبیاء بود

کف مشکل گشا در آستین داشت *** کمک بر فرد فرد مرسلین داشت

هو الحق در کتاب آسمانی *** بود عنوان آن گنج معانی

علی با حق و حق با او قرین است *** علی باطل ز داحق آفرین است

بود در سفره تعلیم اعمی *** حدیث مرغ بریان هم مهیا

که احمد گفت یا رب بهترین دوست *** اگر آید در این ساعت چه نیکوست

شريك من شود در مرغ بریان *** شود طائر برای خلق برهان

علی آمد که در این صحنه سازی *** نشیند دوست در بزم مجازی

ولای او ولای حق تعالی *** حریمش حصن محکم در بلایا

به دریای بلا باشد سفینه *** بطوفان محن بخشد سکینه
نبی گفتش که مظلوم جهانی *** بلا گردان محنت دیدگانی
بنای کفر تا در هم نریزد *** رواق معرفت از جا نخیزد
اگر در کعبه حق بت نشیند *** کسی روی حقیقت را نبیند
کجا وجهت وجهی در نیوشی *** در آن محفل که بت دارد خموشی
زمان بت پرستی بر سر آمد *** علی بر دوش پیغمبر بر آمد
شکست از خانه معبود یکتا *** خدایان دروغین لات و عزی
در این منصب ندارد او هم آغوش *** که پا بگذاشت احمد را سر دوش
شب های علی علیه السلام
چراغ چرخ خورشید طلا پوش *** بفانوس افق چون گشت خاموش
شود از جنگل آشوب و غوغا *** شب تاریک بیرون غول آسا
بسر چتر سیاه از خوف و وحشت *** بکف تیر و کمان از رنج و محنت
بتن رخت عزا پوشیده چون قیر *** بلب باشد نوایش آه شب گیر
نمی بیند کسی جز عقل بیدار *** که باشد ارمغان شب چه مقدار
سیه روی و سیه کار و سیه دل *** کمان دار سیه کاران غافل
شب است و شاهد و باده مهیا *** شب است و دزدی و تاراج و یغما

شب است و خون نا حق ریختن ها *** یتیمان خاک بر سر بیختن ها

شب و تب مونس بیمار باشد *** شب محبوس نا هنجار باشد

بداغ داغ داران شعله ریزد *** نمک بر ریش درویشان ببیزد

گروهی را شب دیجور افیون *** بغفلت خواب شان کرده ز افسون

شب است و نسخه تخدیر اعصاب *** شب است و مستی و بی هوشی و خواب

نگیرد ظلمت شب دامن دل *** که شب خاریست دور از گلشن دل

بود شب تیرگی اما نه بر جان *** شود حاجب نه بر روشن ضمیران

بلی از چشم پاکان پرده دور است *** که چشم حق پرستان عین نور است

گریزد ظلمت از خورشید تابان *** کجا شب پرده گیرد پیش خوبان

خردمند خدا جوی خدا بین *** براق نور را شب می کند زین

باشکی دست از این عالم بشوید *** باهی راه هفت اختر بپوید

بنور انداز عقل آسمان سیر *** بسدره رو کند از مسجد و دیر

حجاب افکن درون تابناکش *** باوج عرش پران جان پاکش

ز شرم طلعتش مهر جهان تاب *** نهان کرده است رخ در جامه خواب

شیاطین را شهاب تیر آهش *** براند چون غبار از پیش راهش

بر آن کو بادۀ عرفان بجام است *** بجان دوست خوابیدن حرام است

بکنجی چون خزد بی حال و مدهوش *** کسی کز عشق جانان رفته از هوش

ز بام آسمان تا قعر دریا *** فروزان جلوه محبوب یکتا

ندای جان فزایش عطر آمیز *** که ای افتاده حیرت ز پا خیز

در این ساعت که باشد غیر غافل *** خودی را نعمت وصل است حاصل

نیاز آور که می ارزد بجانی *** خریدن ناز یار مهربانی

از آن جلوه و از این اخطار هشیار *** یقین باشد ز روی شوق بیدار

شب آن بنده کز مولا گریزد *** بود دیوی که با عذرا ستیزد

هیولای هوا دژخیم آن شب *** عزیزان خدا در بیم آن شب

بلب آورده کف افعی طغیان *** که بلعد طعمه خود را شتابان

شبی جاسوس شیطان در کمین گاه *** که فرمان کوب را گیرد سر راه

شود ابلیس آرایشگر دد *** بپوشد جامه زیبا بهر بد

مگر بگریزد آن بنده از ارباب *** بتاریکی نگون گردد بگرداب

که در مستی رمد از ملک هستی *** بخواری افتد از بالا به پستی

شب بگسسته دام خود ستائی *** شب بر گشته در کوی خدائی

شب شرمندگی از روی جانان *** زند طعنه بخورشید درخشان

ز بنده اشک خدمت تا بدامان *** ز مولا موج رحمت کرده طوفان

جبین اعتراف از بنده بر خاک *** طنین عفو از مولا بر افلاک

شبی این گونه اندر زندگانی *** بسی بهتر ز عمر جاودانی

علی روشن ضمیران را امیر است *** علی دارای قلب مستنیر است

طریق عشق پویان را دلیل او *** مذاق تشنگان را سلسبیل او

بشب خیزان نو آموز رهبر *** نشان مسلکش الله اکبر

شب صاحب دلان انجم فروز است *** ولی شب های شه خورشید سوز است

شب روز آفرینش نور بار است *** که مرآت جمال کردگار است

بشب ها با خدا دارد مناجات *** کند مجذوب خود اهل سموات

بدامان صفا از اشک دیده *** هزاران مشعل توحید چیده

زمین لرزان زیارب یارب او *** فلک حیران ز ورد هر شب او

بشوری آه سوزان بر لب آرد *** که جان عاشقان را در تب آرد

به نخلستان گذر کن تا ببینی *** نشان سجده اش در هر زمینی

جهان در خواب و آن شه بود بیدار *** ز خوف حق تعالی بود افکار

که یارب گر علی را روز محشر *** ز سطوت بر نهی بر نای چنبر

قرین عاصیان او را نمائی *** ز روی عدل و دستور خدائی

چه کس را قوت هم کاری تو *** که آزادم کند از خواری تو

مگر عفوت قلم بر دست گیرد *** ز رحمت عذر تقصیرم پذیرد
ز خاک تیره طاعت هست تقصیر *** کریم عذر این تقصیر پذیر
اگر عشقی که از سوز است بالش *** نباشد کی خرد گیرد نوالش
اگر طاعت بلفاف غرور است *** یقین دان عقرب جرار گور است
پشیمانی گر آید بعد طغیان *** شود عاصی رهین عفو سبحان

اخلاق علی علیه السلام

چنین دانند استادان اخلاق *** بشر را طرفه مخلوقی ز خلاق
که از زنجی و رومی می برد رنگ *** تر او دخوی او هم صلح و هم جنگ
روانش نقشبند زشت و زیبا است *** در اخلاقی شگفتی ها هویدا است
اگر چه روح او باشد مجرد *** بود معجونی از هر نیک و هر بد
اگر شهپر زند در جو معنا *** بزیر بال گیرد عرش اعلا
فلک گردیده بر سیرش بدوزد *** چو خواهد پر زند بالش بسوزد
که در خلقت نشد هم مایه او *** چگونه می رسد بر پایه او
و گر رو کرد اندر غار عصیان *** زند بر دست و پایش بند شیطان
زبون گردد چو روبه در کف شیر *** بدام دیو می افتد چو نخجیر
فتد بر خاک تاج افتخارش *** شود کمتر از حیوان اعتبارش

به نیکو صورت او را آفریدند *** چو بد شد در درك او را کشیدند

چنان افتد بگرداب رذالت *** که دد یابد ز دیدارش خجالت

پیا خیز ای بشر از خواب مستی *** که گر شهوت پرستی خوار و پستی

اگر انگیزه ات اوج کمال است *** تخلق بر صفات ذو الجلال است

اگر از خواب غفلت سر بر آری *** ز بام قدس بال و پر بر آری

اگر داری صفات کبریائی *** شوی داخل بدربار خدائی

در آن محفل که جز نور صفا نیست *** نشستن حق ارباب جفا نیست

ترا باید نظر بر خلق نیکان *** که گیری درس نیکوئی از ایشان

در این مکتب علی استاد دانا است *** که مجلای صفات حق تعالی است

یقین از قلزم غیث حبیبی *** شجاعت در کفش پر ذبابی

حیا در کاخ قدسش نو عروسی *** سر افکنده بقصد پای بوسی

وفا از گلشن مهرش معطر *** صفا در چشمه لطفش شناور

سختی مایه تحقیر حاتم *** عطایش منتشر در خلق عالم

شکیبائی چو ماهی روی آتش *** ز صبر بی حساب او مشوش

تحمل را بسر سودای غیرت *** ملانك را بلب دندان حیرت

که یا رب این چه طاقت در امور است *** که در ذات شریف این صبور است

کرم فرزند دل‌بند خصالش *** تواضع میوه باغ کمالش
فقیران را جلیس از مهربانی *** انیس بی کسان در نا توانی
پدر بر کودکان باب مرده *** عصای دست پیر سال خورده
کفیل خرج بر زن های بی شوی *** طیب عقل دژخیمان بد خوی
بلا را داده جا بر چشم تسلیم *** قضایش گفته خوش آمد بتعظیم
بکرباسی ز دیبا چشم پوشان *** بنان خشک از حلوا گریزان
لباسش بود باقنبر برابر *** مکانش هم نبود از او فراتر
گدائی گر بشب می شد نمودار *** باو می کرد احسان نان و افطار
نه در وقت عطا می خواست تقدیر *** نه از کفران کس می گشت دل گیر
بخوان سر نزول هل اتی را *** که دریابی صفات مرتضی را

شجاعت علی علیه السلام

براه رهبری اخلاق نیکو *** بود لازم چو بر بیمار دارو
بمغناطیس خلق نیک رهبر *** کشاند گمراهان را سوی معبر
بچهر پر گره مشکل توانی *** فراری را به منزل گه رسانی
خسونت وحشت وحشی فزاید *** بطبع دیو غرش خوش نیاید
به نرمی غول را غل نه بگردن *** به خنده فیل را از پا در افکن

ولی گر عنصری در جمع اقوام *** رذالت را رساند حد بفرجام
اساس شرع را ویرانه داند *** طیب عقل را دیوانه خواند
کند پف بر چراغ رهنمائی *** بیاطل گیرد آئین خدائی
بدندان نبی اله زند سنگ *** کند با صلح جویان جهان جنگ
بر این دور از معانی مهربانی *** بود نا مهربانی بر معانی
از این افعی بیاید سر بریدن *** ز نیش زهر آگیش رهیدن
چه احمد رأیت توحید افراشت *** عزیمت را به محو کفر بگماشت
سروش غیب را با پیک اخلاق *** روان فرمود در اطراف آفاق
پیام آسمانی سود جان است *** ولی بر نا جوان مردم زیان است
از این رو اهرمن خویان نادان *** شدند آماده عدوان و طغیان
در این جا شہسواری آهنین دل *** بیاید تا کند دفع اراذل
نگهبان دژ توحید حیدر *** بکف بر داشت شمشیر دو پیکر
بمیدان شجاعت پای بگذاشت *** بجان قد جوان مردی بر افراشت
چو طوفان دلدل مستش بلا جو *** بقصد جان دشمن در تکاپو
اجل در دست و پایش گوی تسخیر *** بزیر سم او دشمن چو نخجیر
ز زور بازویش شمشیر بران *** به پیچ و تاب آمد بمیدان

گهی بر تارك دشمن جهیدی *** گهی دست ستم کاران بریدی
شجاعت در نمایشگاه یزدان *** بدوران ازل چون شد نمایان
غلام شاه مردانش نمودند *** بر این در زیر فرمانش نمودند
دلیران را نهیب شیر یزدان لرزان *** میان معرکه می کرد لرزان
ز مرحب سر فکند و در ز خیبر *** بخاک انداخت جسم عمرو و عنتر
علمداری که از برق سنانش *** شدی سیماب قلب دشمنانش
جلوداری که در میدان هیجا *** بدی چون کوه آهن پای بر جا
اگر صد زخم کاری داشت بر تن *** نبود او را گریز از جنگ دشمن
ز زور بازویش اسلام منصور *** از عزم محکمش کفار مقهور
ز بس بشکست شمشیر از هجومش *** ز بس فولاد را می کرد مومش
خدا شیر خودش را داد شمشیر *** که طاقت آورد در پنجه شیر
ید الله است شیر بیشه حق *** فتوت باشد او را ملک مطلق
جوانمردی علی را انحصار است *** نشان قدرت او ذو الفقار است
عرب را عنصری خون خوار خوانند *** بطینت عقرب جرار دانند
بعالم يك هنر او را و آن جنگ *** ز مرگ سرد مردن باشدش ننگ
بسفاکی چنان مایل که دائم *** مبارز جوید از یقظان و نائم

پیش قومی که آدم خوار بودند *** عدوی حیدر کرار بودند

ولی آن یکه تاز عرصه رزم *** نمود از بهر قرآن عزم خود جزم

دژ توحید را محکم نگه داشت *** که قد نوجوان مردی بر افراشت

سپس تیغ دو سر بگرفت در دست *** بدفع دشمنان دین کمر بست

نبی حصن شریعت را نگهبان *** علی در دفع اعدا شیر غضبان

نبی در صحنه توحید بارز *** علی در صیحه هل من مبارز

اگر صد زخم کاری داشت در تن *** ز تن می کرد بیرون جان دشمن

بشمشیر علی دین استوار است *** شریعت جاودان در روزگار است

محنت های علی علیه السلام

بلا هم در زمانه بی ولی نیست *** ولی درد و غم غیر از علی نیست

بلا را با ولا توأم نمودند *** بجان اولیا همدم نمودند

بلا کش راه جوید در معانی *** ره سالک زند عیش جهانی

تو که مستی ز لبخند بهاران *** نداری فکر سرمای زمستان

تو که از بهر راحت می کنی خواب *** نداری در سحر گاهان تب و تاب

تو که دوری بشب ها از مناجات *** کجا ره می دهندت در سموات

کجا دیدی بدون زحمت و رنج *** کسی را حاصل آید نعمت گنج

علی يك عمر با غم آشنا بود *** برای آن که مقصودش خدا بود
براه حفظ دین اندوه و غم دید *** برای دوست از دشمن ستم دید
چراغ رهنمائی زیر سر پوش *** لسان الله از تقریر خاموش
علی در خانه بر منبر ابو بکر *** علی ساکت سخن پرور ابو بکر
سلونی گوی در کنجی نشسته *** اقیلو گوی در محراب جسته
عمر در بیشکند از کاخ دانش *** نماید پیروی از میر خواهش
کند سقط جنین از دخت احمد *** زند سیلی بزهراى محمد (صلی الله علیه و آله)
ز بس دید از زمانه ظلم و بیداد *** ز شمشیر ستم گردید دلشاد
به سر شمشیر و بر لب شکر گویان *** که آسوده شدم از رنج دوران
ترا ای چرخ گردیدن حرام است *** که روز آل احمد همچو شام است

یاران علی علیه السلام

وفا در بوستان آشنائی *** نماید ادعای کیمیائی
وفا عطر است اما نه بهر گل *** بود سنبل نه بر هر خط و کاکل
متاع عشق در بازار بسیار *** بود بسیار کس آن را خریدار
ولی رنگ وفا از آن پریده *** کسی این رنگ را هرگز ندیده
به يك لیلی هزاران دل گرفتار *** ولی مجنون شدن کاریست دشوار

بود شیرین ، غم شیرین کشیدن *** بدنبال وصال او دویدن
ولی تلخ است جان دادن چو فرهاد *** بحرف فتنه جوئی رفتن از یاد
علی گوئی علی جوئی نه در غم *** علی را شیعه هستی نه چو میثم
که بتوان دست و پای او بریدن *** ولی نتوان وفای او بریدن
نگردد مدح شه او را فراموش *** بُر نذاز او زبان یعنی که خاموش
علی را عاشق صادق سعید است *** که از خون گلویش رو سفید است
مگو حجر و رشید و عمرو و قنبر *** بگو عشاق داماد پیمبر
بگو آنان که در عشق و وفایش *** بجان کردند جان خود فدایش
تو در پاکیزه خوئی یار او باش *** پرهیز و ورع همکار او باش
اعینونی ندای سرور تست *** خدا ترسی شعار رهبر تست

زهرای علیها سلام الله

زبان هر چند سحر آسا و گویاست *** بیان هر چند در پرواز عنقااست
شود آن عاطل از موسای تدبیر *** شود این باطل اندر گاه تقریر
که منطق در بر اخلاق زهرا *** تهی دستی است سرگردان و شیدا
خرد در کوی درویشی زمین گیر *** سخن در چاه خاموشی سرازیر
سزد عنقای عقل اندر تکاپو *** شود مأیوس از توصیف بانو

که عنقا را بلند است آشیانه *** ولی این بحر را نبود کرانه
بسوزد شه پر مرغ تمنا *** در آن جوئی که تابد نور زهرا
بخلوت خانه اسرار داور *** بعمق باطن دخت پیمبر
نه فکر کس گذارد پای اقدام *** نه نور جان رساند ره بفرجام
بجبریل خرد گوید معانی *** قدم واکش که این جا باز مانی
ز مقیاس عقول این حصن بالا است *** که این جا کشور انا فتحنا است.
رواق اورموز آفرینش *** حصار او طراوت بخش بینش
کلید عقل گم گشته در این کاخ *** مبادا در طلب گردی تو گستاخ
شنیدی مظهر یزدان بتول است *** شنیدی بضعه پاک رسول است
ندانستی که اندر لفظ مظهر *** بود اوصاف نا محدود مضمهر
بلی زهرا مهین بانوی عالم *** بود گنج صفات حی اعظم
شعاع نور یزدان است زهرا *** قرین شاه مردان است زهرا
بعقل و علم و عدل و حسن اخلاق *** ندارد مثل و مانندی در آفاق
به بند طاعتش پرهیزکاری *** نشاط روح پاکش ذکر باری
به پیش اشگ او طوفان عالم *** خجالتمند کان دریا است و این نم
کفش از آسیا خونابه ریزان *** دلش از عشرت دنیا گریزان

قضا او را غلامی سر بفرمان *** ز نقش حکمتش تقدیر حیران

فلك سر گشته جاه و جلالش *** ملك مبهوت از حسن و جمالش

فرشته گرد روب خانه او *** پری جارو کش کاشانه او

بدربانی او جبریل خرسند *** که این درگه بود عرش خداوند

اگر جوئی نشان از علم ایزد *** بیا در مکتب دخت محمد (صلی الله علیه و آله)

بجفرش کان بر صاحب زمان است *** علوم حضرت یزدان نهان است

شفاعت در قیامت آن زهرا است *** بمیزان حکم او شاهین گویا است

محنت های بانوی دو سرا (علیها السلام)

از آن روزی که آدم را ز افلاك *** نشانیدند اندر توده خاك

بگوش او نشید غم سرودند *** مصیبت را بدو همدم نمودند

ز خون دل غذا آماده کردند *** بجامش اشک جای باده کردند

غبار داغ بر چشمش نشاندهند *** عزیزش را بخاك و خون نشاندهند

بلی آدم چو آمد بسوی عالم *** در این محنت سرا زد بیرق غم

بین در دفتر تاریخ ایام *** هم آدم را هم زاده ناکام

بهر جارو کنی اشک است و افغان *** بهر کس بنگری سوک است و حرمان

ولی گر گویمت جمله بلاها *** اگر گویم که اشک و آه دنیا

بدخت هیچ‌ده ساله بدادند *** بسویش باب هر محنت گشادند

یقین دارم شکفت آرد کلامم *** دهم توضیح حرف نا تمامم

پیمبر را نگر با رفعت و جاه *** علی را بنگر آن مرآت الله

بین بعد از نبی آن جانی پست *** ز زهرا پشت و پهلو خست و بشکست

زد آتش از جفا بر خانه او *** بکشت از ضرب در دردانه او

چنین گویند دانایان اخبار *** که زهرا صیحه زد از پشت دیوار

که ای فضه بیا محسن سفر کرد *** عزیز بی گناهم جان بدر کرد

نه از من در شکسته پشت و پهلو *** که محسن سقط شد در این هیاهو

سپس فریاد زد کی باب جانی *** دگر سیرم من از این زندگانی

بین بر محنتم کز حد فزون است *** بین قلب مرا کز غصه خون است

بین محسن بخاک و خون فتاده *** بین دشمن بقتل من ستاده

بغصب منصب شاه ولایت *** چه اندازه کند امت جنایت

رسن بر گردن ابن عمم بین *** بیا از قبر بیرون و غمم بین

بدوران جهان کس نا شنیده *** مصیبت ها که بر زهرا رسیده

امام دوم حسن مجتبی علیه السلام

حسن زینت ده اورنگ شاهی *** حسن گنجینه حلم الهی

امام مجتبی سبط پیمبر *** عزیز مرتضی مرآت داور
پدر را جانشین بر مسند دین *** بشر را رهنما در شرع و آئین
بحکم کردگار لایزالی *** بمردم حجت از دانی و عالی
بجودش چشم حاتم خیره گشته *** سخا بر ثروت او چیره گشته
نفیر عام زد بر خوان نعمت *** بسدره بر کشید ارکان نعمت
نه تنها دوست، دشمن ریزه خوارش *** پناه درد مندان بد خوارش
حسن نام و حسن خلق و حسن روی *** حسن جسم و حسن جان و حسن خوی
چه کوه اندر حوادث پای بر جا *** وقارش سنگر انا فتحنا
منافق از پی تخریب اسلام *** شیخون زد بتخت و تاج احکام
بزور و زر ربود انصار او را *** ببست از ظلم و کین دربار او را
زبان بگشود بر دشنام آن شاه *** مگر توهین او افتد در افواه
نه یاری تا مدد کاری نماید *** نه دین داری که غم خواری نماید
زبان جمله بر تسبیح گویا *** ولی دل ها شتابان سوی دنیا
زبان گویا بنام پاک احمد *** ز احمد زاده می بردند مسند
بتاریخ جهان ثبت است این ننگ که زر گیرند و بگریزند از جنگ
ولی حق نگهبان است دین را *** سزد بر جان خرد آزار و کین را

حسن چون دید اسلام است تنها *** بحصن حلم او را داد مأوا
بر آن در پاسبان صبر و تحمل *** شکیبائی بر آن قلعه قراول
دلش را بردباری غرق خون کرد *** ز کامش زهر کین آخر برون کرد
پس از عمری ستم آن شاه مظلوم *** شد از الماس آتش سوز مسموم
شد از حلم حسن ترویج اسلام *** که بی ناصر سکون باید نه اقدام
طیب آن چیز کو باشد سزاوار *** کند تجویز در بهبود بیمار

امام سوم حسین علیه السلام

ندای حسن (1)

ازل بود و جمال یار طنناز *** صلا می زد بعشاقان جانباز
شعاع حسن پخش ناز می کرد *** بنرمی عشق را آواز می کرد
که ای چابک غلام آتشین خوی *** بکش دیوانگان را اندر این سوی
مگو حسن ازل کرد این تقاضا *** که ناز ما ز جان ها هست بالا
کشش با ما ولی در بی نیازی *** پریشان کن بنام چاره سازی -
اگر شیدا ندیدی زود برگرد *** که شیدا می خرد با جان غم و درد
بگوش مستمندان نغمه سر کن *** اگر عقل آمد از میدان بدر کن
بگو باشد سرود عشق افغان *** بگو باشد صدق حسن حرمان

ص: 41

بیاور این سخن کز جان گذشتن *** بود آسان تر از جانان گذشتن
بگو سر خاک راه دوست باید *** نثارش هر چه او نیکوست باید
بگو باشد اساس وصل دلبر *** خوش آمد گفتن از شمشیر و خنجر
ز اکبر در هوای یار بگذر *** نه از اکبر که از دردانه اصغر
بگرداب بلا افتند یکسر *** ترا عباس و قاسم عون و جعفر
اگر با وصل ما داری سر و کار *** ترا زینب اسیر آید بیزار
بگو در صحنه دیدار محبوب *** لب و دندان تو باید خورد چوب

معراج عشق (3)

به معراج وفا سردار عشاق *** چو رعدی شعله ور می رفت مشتاق
که بانگ عشق از هر سو بر آمد *** که ختم عشق اندر دفتر آمد
الا ای داوران دفتر بسوزید *** بر این عشق مجسم دیده دوزید
بمعراج محبت رهسپار است *** ز سودای جنون مبهوت یار است
خروشان آسمان های بلا ریز *** در این معراج باشندش گلاویز
یکی اکبر یکی اصغر ستاند *** یکی قاسم بخاک غم نشاند
در این معراج باران فلک سنگ *** حریم صلح او در عرصه جنگ
بهر منزل که سالک افکند بار *** عزیزی بایدهش قربانی یار

بهر گامی بسوی قاب قوسین *** هزاران ماتم است و شیون و شین
بر این معراج تسلیم است سَلَم *** نشاط وصل این بزم است ماتم
حسین است این که می بینید شید است *** بعشق حق اول فرد و یکتا است
دلیری کی کند عقل خطا کار *** نهد بر حد عشقش خط معیار
بلی گرد آوری پرگار مقدار *** بیک سو افکنند او هست هوشیار
و گرنه کیست آن بی عقل و تدبیر *** کشد بر گرد عشقش خط تقدیر
شهنشاه فلک جاه فلک فر *** حسین ابن علی سبط پیمبر
چو بنمود از وفا طی مراحل *** چو بر خاک بلا بنمود منزل
چو از اسب وفا افتاد بر خاک *** چه شد از تیر و خنجر جسم او چاک
رخ پر خون بنخاک تیره بنهاد *** نمود از صدق دل معبود را یاد
(که یارب در رهت از سر گذشتم *** هم از اکبر هم از اصغر گذشتم)
مرا تو خواستی بر عشق لایق *** که خود عشقی و معشوقی و عاشق
تو ای عشق آفرین عشقم فزودی *** مرا عاشق به جانبازی نمودی
کنون چون طائر بسمل زخم بال *** که ره جویم در آن در بار اجلال
بغیر از ناز تو در بی نیازی *** کسی را نیست چون من سر فرازی
اگر مستی ز صهبای الستی *** اگر جوئی طریق حق پرستی

ترا هبر شهید کربلا بس *** بدرس عشق این یک پیشوا بس

عشق حسین (2)

بود هر ذره از ذرات امکان *** نمایش نامه ای از صنع یزدان

فلک لوحی است سر تا پا منقش *** جهان نقشی است روح افزا و دل کش

بخال و خط آن لوح است مضمهر *** هزاران نغمه الله اکبر

بود در کام این نقش دل افروز *** زبانی قل هو الله گو شب و روز

بهر چیزی زند لبخند هستی *** ز هستی بخش گردد غرق مستی

ثوابت پا بگل از حیرت او *** دوان سیارگان از هیبت او

شعاع مهر لرزان و هراسان *** چو چشم خیره از خورشید تابان

سکوت ماه و این قفل خموشی *** بود از ترس ناز و خود فروشی

بین بر قهر دریا در شب تار *** که تا جوئی نشان از قهر جبار

نگر بر خنده دل باز و دلبر *** که تا بینی اثر از مهر داور

بهر جایی که هستی رو نماید *** هیاهویی ز جانان پا گشاید

بهر جایی که هستی سایه افکند *** بود آن جا نشانی از خداوند

فلک پوشیده بر تن رخت دیبا *** که این خلعت بود از حی یکتا

شعاع مهر در عالم جهان تاب *** که از من جلوه محبوب دریاب

بهر تن جان نشانی از حیاتش *** بهر دل عشق رمزی از صفاتش

تمام ماسوا قبله نمایند *** همه آیات مرآت خدایند

چراغ عقل بی سیم کمالش *** نظام کون نظام کون تصویر جمالش

نسیم صبح از لطفش زند دم *** صفایش را کند اعلام شبم

گرفته در بغل ابر بهاران *** چک رحمت ز مروارید باران

تبسم می زند گل در سحر گاه *** که ای آلودگان باز است در گاه

اگر لالائی مادر کنی گوش *** ببین مهر خدا را زیر سر پوش

شنیدی گر نوای بینوائی *** ز فرهادی به بن بست جدائی

مگو شیرین چه خوش افسانه اش کرد *** که شیرین آفرین دیوانه اش کرد

ز حسن اوست شیرین گشته زیبا *** ز حب او شده فرهاد شیدا

و گرنه خاک و خاک و این همه شور *** کجا باور کند اندیشه دور

تعالی الله که در ترسیم اسما *** هزاران نقش از عشقست پیدا

بود هم مرهم و هم ریش از عشق *** امید و خوف و نوش و نیش از عشق

اگر خنده ندیم محفل اوست *** اگر گریه غلام منزل اوست

نه تنها ناز معشوق است کارش *** بود قهر و جدائی هم شعارش

دل و دین می رود در عشق بر باد *** بقصد جان دهد تیشه بفرهاد

بشر را همنشین دام سازد *** بعنوان جنون بد نام سازد
مگر مجنون چه دردی داشت بر دل *** که در کوه و بیابان کرد منزل
چنین گویند دانایان عالم *** که در هر ذره ای عشق است مدغم
شه اقلیم هستی عشق باشد *** دلیل حق پرستی عشق باشد
نباشد قوه ای بالا تر از عشق *** شجاعت سر بزیر و کهتر از عشق
خرد تا بشنود نام محبت *** کند پرواز از بام محبت
گریزد در بدر در کوه و صحرا *** که با عشق است بی مقدار و رسوا
چه تبهائی که عاشق را بجان است *** چه شب هائی که عاشق در فغان است
چه طوفان ها ز اشک دیده دارد *** چه حسرت ها که این غم دیده دارد
بسنگ خاره سر کوبد که شاید *** حبیب از سنگ خاره در گشاید
بدریا افکند دل تا که دریا *** بیندازد بکوی یار رعنا
بمه گوید که ای جام جهان بین *** برو در خواب ناز آن دلستان بین
که در خوابی تو اما نا توانی *** بود بیدار از سوز نهانی
شگفت افزای و آفت خیز عشق است *** مصیبت زای و محنت ریز عشق است
کشاند سوی معشوق دل آرام *** چو مغناطیس عاشق را سر انجام
بود عشق حقیقی اصل پیوند *** چه عشقی بهتر از عشق خداوند

نعیم خلد مضممر در عذابش *** بهشت جاودان در پیچ و تابش

کند ماتم سرا کاشانه گل *** که تا آباد سازد خانه دل

علايق را سراسر بگسلاند *** که عاشق را بقرب حق رساند

بسوزاند ز مرغ جان پر و بال *** که پروازت بود دوری نه اقبال

اگر پا را گذاری بر سر دل *** خدا را بینی آن جا در مقابل

بجسم خاکیت گر می زند سنگ *** قفس می گیرد از مرغ شب آهنگ

زهر اشک غمی کز دیده جوشد *** هزاران چشمه حیوان خروشد

تب آید در شب آید تا که بیمار *** نخواستد راز دل گوید بدلدار

خوش آن دردی که در مانش بود دوست *** خوش آن محنت که پایانش بود دوست

خوش آن چاهی که یوسف را کند شاه *** خوش آن صحرا که لیلی را است خرگاه

خوشا آن ناله های عاشقانه *** که وصل یار را باشد بهانه

خوش آن خلوت که یاد اوست همدم *** خوش آن زخمی که مهر اوست مرهم

خوشا جان دادن و جانان گرفتن *** حیات جاودان آسان گرفتن

خرد دیوانه عشق حسین است *** جنون پروانه عشق حسین است

ندیده هیچ کس اندر زمانه *** چو عشق شاه عشقی صادقانه

حدیث عشق او افسانه دهر *** خمار جام او خم خانه دهر

بهر سان نوائی از غم او *** بهر داغی نشان از ماتم او

بیاد داغ آن محنت رسیده *** کند شور و نوا هر داغ دیده

عطش در هر لبی گر آورد سوز *** بود یادی از آن لعل دل افروز

اگر ناکام گردد نوجوانی *** دهد از اکبر و قاسم نشانی

برادر مرده با یاد ابو الفضل *** حزین بر قد شمشاد ابو الفضل

اگر طفلی ز بی شیری دهد جان *** غم اصغر شود دردم نمایان

نباشد در جهان عشقی رسا تر *** ز عشق نوگل زهرای اطهر

صفا بین خون او خون خدا شد *** معما بین خدایش خون بها شد

امام چهارم علیه السلام

گریه های سجاد علیه السلام

سیه پوش عزای پاک بازان *** غم اندوز بالای مستمندان

جگر خون گشته گل های پرپر *** پریشان از غم شهزاده اکبر

بسیل افتاده طوفان گریه *** دل و جان داده پیمان گریه

در افغان در غم سلطان مظلوم *** علی ابن الحسین سجاد معصوم

شب و روزش باشک دیده طی شد *** بهار عمر او از غصه دی شد

بیاد خاک های گرم سوزان *** که بستر گشت بر اجساد عریان

دگر در بستر راحت نخواهید *** ز گرمای بیابان رخ نتابید
بسنگ خاره آتش نشانه *** نمودی سجده حی یگانه
جبین سائیده سنگ بیابان *** بدن کاهیده اشک فراوان
ز حال زینب و آه سکینه *** جگر آتش صفت پیچان بسینه
بیاد لعل خشک باب و احباب *** تمام عمر گریان بر سر آب
شیش صبح وصال ذکر باری *** گروگان روز او بر روزه داری
شب از اشک روان غرق ستاره *** مه از بالا گرفتار نظاره
ز چشمش بس که برق غصه می جست *** هزاران ماه نوبر چرخ می بست
ز دود آه کز نایش برون شد *** فلک تا صبح محشر نیلگون شد
شنیدستم که چون از بهر افطار *** غلامش آب و نان می کرد احضار
نظر بر آب می فرمود گریان *** بیاد لعل خشک شاه خوبان
چنین گویند اشکش بود جاری *** بیاد دوره اشتر سواری
بیاد کوفه و آن نان و خرما *** که می دادند کوفی ها بآن ها
تمام روز و شب هر ماه و هر سال *** پریشان بود و غمناک و بد احوال
مصیبت را دل غمدیده او *** ز دریا بیش اشک دیده او

ولی حق بود آن کس که در ذات *** باخلاق خداوند است مرآت
ولی سر رشته دار حق تعالی است *** نمایان در ولی اخلاق مولی است
شگفت آرم چسان عقل خردمند *** پسندد پیشوا باشد بزمند
نباشد پیشوا و مانده و بد *** زعامت بی تمیزان را نزیید
به بند جاهلان مرد هشیوار *** بطیب نفس کی گردد گرفتار
ره دین را ز ره داران بیاموز *** چراغ دل ز نور حق بیفروز
مباداره زنی ای مرد سالک *** بیندازد ترا اندر مهالك
سراب است این نباشد چشمه آب *** نه خورشید است باشد کرم شب تاب
قبیح است آن که این کرم گل آلود *** کند عقل جهان بین تو نابود
بود مشهور حق قانون عالم *** کتاب آسمان قرآن اعظم
زعیم آنست کز آن هست آگاه *** نه آن جبار بی تدبیر گمراه
که بر قرآن زند تیر جفا را *** ببازی گیرد آئین خدا را
گروهی هم ز عقل و معرفت دور *** ز دیدار حقیقت چشم شان کور
دهندش رشته سر رشته داری *** جهان بانی و صاحب اختیاری
امام وقت سلطان زمانه *** نشیند غمزده در کنج خانه
ولیدی رهبر اسلام باشد *** هشامی پیشوای عام باشد

اگر عنوان دین اندر میان بود *** چرا سلطان دین دائم نهمان بود
دماغ جان اگر بر گل عطش داشت *** چرا تخم علف در باغ می کاشت
حقیقت را حقیقت جوی باید *** که قفل بسته با کوشش گشاید
تو پنداری که دین دارند مردم *** چنین دانی که هشیارند مردم
اگر عقل و دیانت پای بر جاست *** چرا نادان و بی دین حکم فرماست
حدیث کربلا خونابه ریز است *** ولی مظلومی دین شعله خیز است
نه بس سجاد را داغ پدر بود *** که از ضعف دیانت خون جگر بود
ز مروان ها و از عبد الملک ها *** بین در شرع ما دوز و کلک ها
ولی دین بخلوت یار افغان *** ولید دون شه اقلیم و ایمان
دریغا موسم یغمای دین شد *** ستم کاری امیر المؤمنین شد

پیشوای واقعی

سزد آن را ریاست بر خلائق *** که باشد سینه اش گنج حقایق
سزاوار است سالاری بشر را *** که بشناسد طریق خیر و شر را
ز علم ایزدی باشد مدد خواه *** بشرع احمدی دانا و آگاه
کمال عقل در روحش سرشته *** صفات نیک بر قلبش نوشته
خرد عاجز که پوید راه وصلش *** زبان الکن که گوید حد عقلش

دلش آئینه علم الهی *** وجودش رهنمای نیک خواهی

خضوع او بدرگاه خداوند *** نشان بندگی بهر خردمند

بیاموزد که در وقت ستایش *** حضور دل بود روح نیایش

توجه بر خداوند توانا *** بود اصل نماز ای مرد دانا

حقیقت سجاد علیه السلام

خرد را این سخن عین الیقین است *** امام شیعه زین العابدین است

بدانش وارث پیغمبرانست *** رموز کون در نزدش عیانست

بگنج علم او گوهر فروشان *** اگر جویند ره گردند حیران

حوادث را شکیبائیش لنگر *** بره آرام رفتار و موقر

چو کوهی پای بر جا در نوازل *** محامد شیمه و شیرین شمائل

بغم با بینوایان هم نوا بود *** بسفره با یتیمان هم غذا بود

فتوت سایه وش دنبال ذاتش *** تواضع تاج پر ارج صفاتش

بنزدش بنده و آزاد یکسان *** به بیماران دور افتاده درمان

ز سود دست رنج و نقد موجود *** هزاران بنده را آزاد فرمود

عطوفت بین که در شب های تیره *** بهر سو می کشید انبان جیره

سرخا بین در شب تاریک دیجور *** طلا می داد بر اعدای مغرور

شنیدم خویشی از بیگانه بد تر *** چو شب ها می گرفت از دست او زر
به زین العابدین دشنام می داد *** که او را نیست بر من رأفت و داد
چه بگذشت از جهان سجاد مظلوم *** بر او شد جود و صبر شاه معلوم
بکسب و کار می کوشید و ز این کار *** نفوس خواب را می کرد بیدار
که در خورشید دم بر خود بجوشید *** بچالاکی به کسب و کار کوشید
زن و فرزند را دلشاد سازید *** ز بند احتیاج آزاد سازید
بتحصیل کمالات و معالم *** فضیلت ها بیان می کرد دائم
که دانشجوی باش ای مرد نادان *** که تا برتر شوی از مهر رخشان
کسی گفتش چنینی و چنانی *** بگفتا باطن من را ندانی
خدا آمرزدم گر راست گوئی *** ترا آمرزد از بیراهه پوئی
حمایت را نه بر انسان روا داشت *** که بر حیوان ز احسان پرچم افراشت
اگر چه بیست نوبت شد روانه *** به حج نازد باشتر تازیانه
شتر هم مهربانی را هدف کرد *** پس از سجاد جان خود تلف کرد
سفر چون دوری از احباب باشد *** بسا قوت اندر آن نایاب باشد
سفارش کرد آن عقل مجسم *** که زاد نیک کن در حج فراهم
بین دستور دین چون آسمانی است *** قرین عقل و مشحون معانی است

لباس خز به بر می کرد رنگین *** دو روزی بعد می دادش به مسکین
که ژنده پوشی و بخل است ننگین *** لباس خوب و انفاق است از دین
نوای دلنشینش در تلاوت *** چنان پاکیزه بود و با طراوت
که هر کس را رسید آن نغمه در گوش *** ز شور جذبه می افتاد مدهوش
بیابان معبد او بود در شب *** طنین انداز در آن ذکر یارب
مناجاتش ز سوز دل خبر داشت *** که در خشک و تر عالم اثر داشت
چو استادی که در تعلیم اطفال *** صدای کودکان خواهد بدنبال
به یا رب یا ریش در شور عالم *** نوایش را نفیر کون همدم
ز نای نامی و حلقوم جامد *** برون می جست ذکر حی ماجد
نمازش را حسابی بی شمار است *** نصاب رکعت هر شب هزار است

توصیف مرد کامل

ره هستی که باشد شارع عام *** بهر گامی در آن چاهی است گمنام
در این معبر شتابان کاروان ها *** در این ره رهروان پیرو جوان ها
مسیری ابتدایش زندگانی *** طریقی آخرین حدش امانی
باقلم وجود هر کس کند رو *** نخستین آن افتد در تکاپو
هزاران کور می بینی دوانند *** بجنب و جوش می بینی شلانند

فقیر از بهر نانی راه پوید *** امیر از این تقلا جاه جوید
ولی گفتم در این ره چه زیاد است *** چه افتادی در آن عمرت بیاد است
بسان دام بر سر کرده سر پوش *** طلسم آسا بزیر پرده خاموش
بود مشکل تمیز راه از چاه *** چراغ رهنمائی خواهد این راه
اگر با رهروی همراه گردی *** خلاص از فتنه های چاه گردی
و گر خود سر در این ره کردی اقدام *** بچاه مرگ می افتی سر انجام
ره دین گر چه راهی هست هموار *** بمقصد راه بردن هست دشوار
ره دین مسلک پیغمبران است *** ره دین ماورای جسم و جان است
به تن گر رو کنی حرص است و شهوت *** بجان گر دل دهی کبر است و نخوت
و گر سر در هوائی ره نبوی *** گرفتار هوائی حق نجوی
صراط حق صراط مستقیم است *** ولی پویای آن قلب سلیم است

1

بسا مردی که در تهذیب اطوار *** رسد بر نرمش رفتار و گفتار
سری خم کاین منم شخصی فروتن *** تکلم نیمه جان مانند الکن
خسونت از کلام او فراری *** جبینش آیت امیدواری
ولی مال حرامی گر ببیند *** چو مار و گنج بر رویش نشیند

ص: 55

بسا مردی که از اموال نا پاک *** گریزد چون ز مار و می کند باک
ولی عاجز شود در پیش شهوت *** هلاکش می نماید نیش شهوت

بسا مردی که از این جمله دور است *** بظاهر پای تا سر غرق نور است
ولی مغزش بود خالی از ادراک *** بجای عقل در مغزش بود خاک
بنادانی ره افساد پوید *** ز سحر ساحران اعجاز جوید

خردمندی که در رفتار و گفتار *** بود شایسته و بایسته کار
بسا باشد که سودای ریاست *** اسیر نفس او کرده کیاست
رود حجبی که بر جاهش فزاید *** دهد نانی که خوش نامش نماید
فقیری را دهد دینار و درهم *** که مشهورش کند در خلق عالم
ز نان گرم و آب سرد محروم *** خشن پوش و پریشان حال و مغموم
به پیشانی زند داغ عبادت *** که شاید شهره گردد بر زهادت
باسم دین کند با دشمنان جنگ *** بکوبد خصم خود با مکر و نیرنگ
توجه هیچ بر دنیا ندارد *** ولی از افتراء پروا ندارد

کند خانه نشین مرد خدا را *** به تلبیس و به تدلیس و به اغوا

نبیند لذت از دنیا و عقبی *** فقط دل خوش بنام خشک آقا

5

بود مرد آن که از بند هوا جست *** بهمت سنگر ابلیس بشکست

هوارا پای کوب و سر نگون ساخت *** قوانین خدا را رهنمون ساخت

چو عبدی گوش بر فرمان مولا *** شود عقلش مطیع حق تعالی

سرا پای وجودش فانی حق *** به تسلیم و رضا قربانی حق

فشرده کردم از گفتار سجاد *** صنوف رهروان از بهر ارشاد

مگر روشن ضمیری روزگاری *** نجاتم را کند خواهش زباری

باقر العلوم علیه السلام

معارف در کمون کائناتست *** دقائق در درون ممکناتست

بلورین حقه های آسمانی *** همه گنجد مشحون از معانی

اگر عقل تو در پرواز آید *** به محرم خانه های راز آید

به منقار طلب تا نفخه صور *** شکافد در فلک قلب مه و هور

نشیند در تأمل روز تا شب *** بسوزد از تعب در آتش تب

که تا از کهکشان کامی بگیرد *** و یا از مشتری وامی بگیرد

ص: 57

ستاند جوزی از اسرار جوزا *** کند يك موی از اندام شعری

فقط تاریخ مریخی بخواند *** شعاع زهره را مقدار داند

ببیند دستگاهی حیرت افزا *** نیابد حاصلی از این تمنا

همین ریگی که باشد در بیابان *** در آن صد گنج دانش هست پنهان

دل هر ذره گر بشکافی از هوش *** از آن دریای معنی می زند جوش

امام است آن که با انوار یزدان *** بود آگاه از اسرار کیهان

رموز کون خندان پیش رویش *** نظام شرع فرمان بر بکوش

گشاید پرده از روی حقایق *** شکافد سینه ژرف دقایق

نبی گفت و روایت کرد جابر *** امام پنجم شیعه است باقر

علم امام علیه السلام

محمد، باقر علم نبیین *** ابو جعفر شه دنیا مه دین

در آن ساعت که خورشید جهان تاب *** شعاع آخرین می کرد پرتاب

نهاده پا به تل سر بر سر کوه *** که تا بگریزد از این دار اندوه

نشسته در میان خیل سائل *** دهان بگشوده در کشف مشاکل

بهر کس داد پاسخ ز آن چه پرسید *** مسائل شد هزار و شه نرنجید

بمکتب خانه اش هم چون زراره *** فراوان است و افزون از شماره

جوابش بر مسائل بی شمار است *** سئوالات محمد سی هزار است

ظلم هشام

بمروان نامه ظلمت نشانه *** بود ثبت این جفای ابلهانه

که باقر را هشام آورد در شام *** که توییخش کند در منظر عام

سپس اطرافیان توهین نمایند *** ملامت بر ولی دین نمایند

چو آوردند مولا را بمجلس *** سلامی کرد با ایما بمجلس

هشام از این سبب شد خشم آلود *** که مخصوص سلام او را نفرمود

چنین گفتا هشام آن مرد مغرور *** که از آل نبی این است مشهور

که از بی دانشی و خود پسندی *** نمایند ادعای سر بلندی

کنند ایجاد تشویش و جدائی *** ز نادانی بنام رهنمائی

سزد گر می کنم بر تو ملامت *** که حق خویش می دانی امامت

پس از او دین فروشان لب گشودند *** بناپاکی ملامت ها نمودند

ز جا بر خاست شیر بیشه حق *** که من هستم ولی الله مطلق

بتاریکی سخن از روشنائی *** بگمراهی و دم از رهنمائی

زهی شب کور های غافل از نور *** بظلمت دل خوش و از نور مهجور

اگر با دست طغیان ملک دنیا *** بچنگال شما باشد بیغما

نعیم آخرت در حیظه ماست *** که آن جا ملک ملک حق تعالی است

بزدانش فکند آن ابله شوم *** که حق پنهان شود چون سر مکتوم

ولی زندانیان ز آن نطق سرشار *** ز خواب سهمگین گشتند بیدار

که یارب یوسف مصر است این جا *** بحبس افتاده از کید زلیخا

هدایت پیشه باشد، نیست جانی *** بزدان آمده بحر معانی

هشام دون خطا کردار باشد *** که دائم در پی آزار باشد

هشام این ماجرا دید و بترسید *** خلاصش را نجات خویشتن دید

چنین دستور داد آن ظالم دون *** که با ظلم و مشقت های افزون

بشهرستان یثرب باز گردد *** سخن کوتاه از این راز گردد

اخلاق امام علیه السلام

طلاقت را زبانش یار دیرین *** فصاحت را بیانش بسته آئین

سخاوت بسته فتراک جودش *** عبادت خسته جان پیش سجودش

عطا هایش ز پانصد تا هزار است *** دلش گنج علوم کردگار است

بخوان محنتش پیمانه صبر *** نشد لبریز از خم خانه دهر

تحمل در کمند او زمین گیر *** شکیبائی دچار بند و زنجیر

که گر طوفان شود عالم ز بیداد *** نه آن جنبد ز جا نه این زند داد

جسارت بین کسی گفتش عداوت *** بشخص تست یزدان را عبادت
ز حلم و بردباری دم فرو بست *** چه شد بیمار نزدش رفت و بنشست
طلب بنمود از داور شفایش *** اجابت کرد ذات حق دعایش
پیا بر خاست شامی شاد و خرسند *** بگفت ای حب تو حب خداوند
توئی مولا توئی آقا تو رهبر *** تو هستی والی شرع پیمبر
سپس این نکته را فرمود باقر *** که باطن نیست دائم مثل ظاهر
دل این مرد بود از نور لبریز *** فریب نا کسان کردش زبان تیز

علم صادق آل محمد علیهم السلام

بشر را گر چه از خاک آفریدند *** برای فهم و ادراک آفریدند
در این ظلمت سرا او را فکندند *** میان شورش و غوغا فکندند
بگردش خار شهوت دسته دسته *** به نزدش دیو بد سیرت نشسته
اسیر پنجه قهر شیاطین *** گرفتار هوای نفس ننگین
دلی آکنده از دنیا پرستی *** سری پر شور از بی جا پرستی
ولی از مهربانی ذات باری *** بدستش داده نور رستگاری
نه تنها عقل در او آفریده *** ز شفقت انبیا را برگزیده
خرد در باطن انسان بالهام *** پیمبر هم بظاهر رهبر عام

نه تنها رهنما باشد پیمبر *** وصی هم هست اندر خلق رهبر
ده و دو جانشین ختم رسولان *** معین کرد در ارباب ایمان
مرام جمله تعلیم معارف *** ندای جمله هشدار از مخاوف
بدفتر خانه قانون آن ها *** سعادت نامه دنیا و عقبی
بجان آماده آموزگاری *** ز راحت دور و از لذت فراری
حسودان، دشمنان، دزدان ایمان *** پی آزار آنان روزگاران
ولی از ظلم ظالم جورجانی *** نشد تصمیم آن ها سست آنی
نگر بر همت والای صادق *** چه رنجی برد در نشر حقایق
به بین آل امیه آل عباس *** چها کردند با آن زبده ناس
پیای قصد جان او نمودند *** زبان بسیار بر طعنش گشودند
از او محراب و منبر کرده تاراج *** بعلم و فضل او بودند محتاج
بدو می گفت منصور بد اندیش *** که در اندیشه داری فکر تشویش
بکن شرم و مکن آشوب بی جا *** مکن در مسلمین ایجاد بلوا
عمود خیمه اسلام مشکن *** شکست اندر عصای قوم مفکن
ز اظهار و لا یاران مولا *** تحاشی داشتند از ترس اعدا
در این غوغا در این محنت در این سوز *** بدانش پروری گردید فیروز

جهان پرواز شد شهباز علمش *** طنین انداز شد آواز علمش
جهان افروز شد نور جمالش *** بشر آموز گنجور کمالش
ز بحر علم او آبی بجوشد *** که در کوثر از آن شاگرد نوشد
چنان افروخت مشعل های بینش *** که روشن گشت شام آفرینش
ز عود علم او سوزند مجمر *** هوا خواهان او در روز محشر
شگفت این جاست ملا های مزدور *** بشاگردی او بودند مجبور
اراذل را بد از غدر و تغافل *** ز علم او بعلم او تظاول !
حقیقت مشک بود و عنبری شد *** بحمد الله که مذهب جعفری شد

امام موسی بن جعفر علیهما السلام

فراق و گوشه زندان نشستن *** میان سلسله گریان نشستن
بشب هم راز با آه شبانه *** بروز از دست دشمن تازیانه
به یارب یاری سوزان چو آذر *** بود در طالع موسی ابن جعفر (علیه السلام)
امامی پیشوائی رهنمائی *** بدرد بی کسان مشکل گشائی
ردای کبریائی را سزاوار *** لوای دین احمد را علم دار
بسینه گنج علم داور پاک *** نوای طاعتش پیچان در افلاک
ز زهر کینه در زندان هرون *** خلاصی یافت از این عالم دون

علم

شرف با علم و دانش هست همسر *** نباشد زین صفت چیزی نکوتر

اگر پرسى ز گنج علم داور *** بود در سینه موسی ابن جعفر (علیه السلام)

علوم دین بصندوق روانش *** علوم ما سوا یکسر عیانش

بمقدار حیات خلق بینا *** مسیطر بر منایا و بلایا

خزى زر بافت داد از روی انعام *** وزیر خویش را هارون بد نام

علی خز را بشاهنشاه دین داد *** و لیکن شاه آن را پس فرستاد

بهرون گفت شخصی پور یقظین *** هدیه داده خز بر خسرو دین

طلب کرد و بدید آن را مهیا *** بگفتا از فرح هستی تو با ما

دگر باره بگفتندی به هارون *** وزیرت را وضو باشد دگرگون

بخلوت چون وضویش بد موافق *** بگفت او را تو هستی یار صادق

بیامد نامه از موسی که اکنون *** نباشد در وضو ترسی ز هارون

از آن جام جهان بین بود مأمور *** بانجام وضو بر ضد دستور

هشام ابن حکم با مؤمن طاق *** به دنبال ولی بودند مشتاق

به عبد الله جعفر رو نمودند *** جوابی اشتباه از او شنودند

بحیرت در بدر گشتند و ناگاه *** بشخصی رو برو گشتند در راه

که می گوید بهمراهم بیائید *** بساطان حقیقت رو نمائید

بدر بار جلالش چون رسیدند *** ز داخل صوت زیبایش شنیدند

که نزد من! نه پیش کج نهادان *** نه در ظلمت! بنزد مهر تابان

عفت

ز عفت مرد می یابد تعالی *** مقام پارسائی هست عالی

بشهو ت گر اسیری خوار باشی *** بهیمی خوی و بی مقدار باشی

چو شهوت شعله ور گردد بجانت *** بسوزد عقل و ایمان و امانت

ورع حصن الامان عقل و دین است *** عفاف آئین ارباب یقین است

دمی در دام شهوت گرفتادی *** حیات جاودان بر باد دادی

مگودم را غنیمت دان که از دم *** برون افتاد از فردوس آدم

ز دام دم اگر گشتی گریزان *** چو یوسف می شوی خورشید کنعان

فرستاد از دغل هرون مکار *** زنی زیبا بنزد آن گرفتار

دوروزی صبر کرد و گشت حیران *** از آن زندانی شیدای یزدان

بلب جز ذکر یا رب یاربش نیست *** بجز ذکر خدا روز و شبش نیست

ز دیده اشک می گیرد نه دیدار *** بدل معبود می خواهد نه دل دار

شبی گفتا کنیز خدمتم من *** ز فرمانت رهین منتم من

اشارت رفت و دید آن زن زنانی *** فروزان تر ز ماه آسمانی

بخدمت ایستاده در برابر *** ولی مشغول حق موسی بن جعفر (علیه السلام)

زن زیبا بخاک افتاد ساجد *** بت رعنا خدا را گشت عابد

از آن سو بود هرون در تجسس *** که عیبی جوید از عرش تقدس

نظر انداخت در زندان شبانه *** پی تفتیش آن ها محرمانه

بدید آن حال و پرسید و بفهمید عفاف حضرت و بنمود تهدید

که آن زن ماجرا با کس نگوید *** که تا کس بر حقیقت ره نجوید

سخاوت

سخا در مجتمع آب حیات است *** سخاوتمند مفتاح نجات است

کرم در ماندگان را دست گیر است *** دهش جان بخش افراد فقیر است

ولی نان گر بریزد آبرورا *** سخا مگذار هرگز نام او را

فقیران را طلا می داد در شب *** که باشد در حجاب شب محجب

عاطفه

در این عصری که از جهد فراوان *** فضا پرواز گردیده است انسان

بکوه انداخته مهر و وفا را *** غلط پنداشته صلح و صفا را

زیبچاره ز همسایه ز ارحام *** نه می گیرد خیر نه می برد نام

نباشد عاطفه در خلق رایج *** شده منسوخ انجام حوائج

ولی انجام حاجت اصل دین است *** شعار پیشوای هفتمین است

روا کرد آن قدر از خلق مطلب *** که بر باب الحوائج شد ملقب

نباشد موت چون حاجب بر آن روح *** هنوز آن باب احسان است مفتوح

شها دستم بدامان عطایت *** سیه رویم ولی هستم گدایت

شفیعم شوبه درگاه خداوند *** شوم حاجت روا و شاد و خرسند

زیارت قبر امام هشتم علیه السلام

خداوند جهان داده ز حکمت *** میان جسم و جان پیوند الفت

تن آشامد و لیکن نوش جان است *** ز آسیب روان تن نا توان است

نه این پیوستگی در این جهان هست *** که بعد از مرگ هم از آن نشان هست

پس از مردن روان تن را ببیند *** باضمحلال آن در غم نشیند

بگور خویشتن باشد نگاهش *** خوش است از خوبی آرامگاهش

مرا مادر بخواب آمد که مادر *** بسی خشنودم از این سنگ مرمر

زیارت کردن قبر امامان *** بود چون دیدن اشخاص آنان

نبی فرمود اندر خطه طوس *** شود از من یکی فرزند مر موس

زیارت کرد هر کس مرقدش را *** بر او واجب شود فردوس اعلا

اجل گر نشکند جام حیاتم *** خدا گر بخشد از نکبت نجاتم

شوم با قلب شاد و روح خندان *** به سوی قبر سلطان خراسان

رسد آیا زمانی در زمانه *** که سایم روی بر آن آستانه

مقام علم امام هشتم علیه السلام

سراج الله، علی؛ فرزند موسی *** رضا، نور الهدی، مصلح، شکیبا

برای اهل ایمان، نور دیده *** به دام افتاده او بی عقیده

وفا شیمه، صداقت پیشه او *** کفایت زاده اندیشه او

جوار او پناه بی پناهان *** مزار او امید رو سیاهان

سر انگشتش طلا ریز و طلا بخش *** مزارش عافیت خیز و خطا بخش

ز موسی شد ید بیضا نمایان *** رضا را بود انگشتان چراغان

نه بس نوروز رناب آفرین بود *** کف او چشمه آب آفرین بود

ز نور علم او عالم منور *** ندیده مثل او دنیا سخنور

سخن سنجان عالم بنده او *** همه دانشوران شرمنده او

سر افکنده ز لطفش رأس جالوت *** سمرقندی ز علمش مات و مبهوت

نه تنها جاثلیق از او هراسان *** همه دانشوران لرزان و ترسان

بلی ذره ندارد تاب خورشید *** که می لرزد ز بادی شاخه بید
فسانه با حقیقت چون ستیزد *** ستیزد ، آبروی خود بریزد
بجولان آید از خیطی مشعبد *** عصای موسوی آن را بیلعد
اگر جن و بشر هم دوش گردد *** کجا نور خدا خاموش گردد
تعجب می کنم از عقل مأمون *** که چون مأیوس شد از مکر و افسون
معارف پرورانش خوار گشتند *** به نزد خلق بی مقدار گشتند
خودش هم هر چه پرسید از مسائل *** مهیا دید پاسخ با دلائل
شی دستور داد آن ظالم دون *** زند او باش بر مولا شیخون
پس از شمشیر کاری شد به تشویش *** بشخصی داد او فرمان تفتیش
چو آمد دید مشغول نماز است *** ولی حق بحق اندر نیاز است

سیاست مأمون !

به مزدوران دزدان تمدن *** شریک ظلم گرگان تمدن
چراغ دستی یغما شعاران *** به جاسوسی دشمن رهسپاران
به آن هائی که در ظاهر امینند *** ولی همکار شیطان لعینند
پی تقریب مذهب های اسلام *** به شیرین صحبتی دارند اقدام
قلم بر دست و کاغذ در برابر *** که شیعه هست با سنی برادر

دهان بر صلح اهل دین گشاده *** ولی دل را باستعمار داده
به آنهایی که می گویند مأمون *** به عالم فاش کرد این سر مکنون
که اولاد علی دنیا پرستند *** نه درویشی است این کوتاه دستند
ولی عهد خود کرد او رضا را *** که گردد حب جاهش آشکارا
بگویی زارم از لاف و دادت *** که دارم آشنائی بر نهادت
ورق پر کردی از تاریخ اسلام *** هویدا گشت جهل تو در انجام
به مکتب خانه شیعه گذر کن *** بتاریخ امام ما نظر کن
بین از مکر مأمون بود آگاه *** بخوان این جمله را کز روی اکراه
ولایت عهدی او را پذیرفت *** نگر مقصود مأمون را چسان گفت
که می خواهی به مردم و انمائی *** که من هم چون شما هستم هوائی
ز شه انکار و ز آن بد خواه اصرار *** به کشتن کرد تهدید آخر کار
اگر بد مهربان بر شاه مظلوم *** به انگورش چرا بنمود مسموم

اخلاق امام علیه السلام

امامی رتبه اش از عرش برتر *** شهنشاهی سریرش چرخ اخضر
تواضع داشت تا حدی که نوکر *** بنزدش بود مانند برادر
پل آقا و نوکر می شکستند *** سر یک سفره با هم می نشستند

قدم های بلند او بانفاق *** نماید طاقت عقل بشر طاق

دو صد دینار زر یک بار می داد *** نه تنها درهم و دینار می داد

تمام مال خود بخشید یک روز *** به مسکینان بد حال سیه روز

ز روی عاطفه با شرط ایمان *** وفا می کرد با هر کس بدوران

کسی را گر زایمان بد جدائی *** مواجه بود با بی اعتنائی

سلام بی جواب زید بنگر *** که دانی نیست جز مؤمن برادر

جمال امام نهم علیه السلام

نهم رهبر جواد آل طه *** ابو جعفر ، محمد ، میر بطحا

شه عالی نسب نیکو فضائل *** مه پاکیزه رخ شیرین شمائل

ز رویش جلوه خورشید حیران *** ز قدش پا بگل سرو گلستان

شکر از خنده او آب می شد *** ز گفتارش نمک بی تاب می شد

ملاحظت را بآن جائی رسانده *** که عقل از نسبتش بیچاره مانده

که این کان نمک از معدن کیست؟ *** نمک زار است یا خورشید این چیست؟

بحسنش خیره ارباب قیافه *** که در لفافه نور است نافه

نباشد این گل خوش رنگ زیبا *** مگر از گلستان پور موسی

بهشت اندر پدر مسموم گردید *** یتیم آن کودک معصوم گردید

عمویش را بسر زد شوق منصب *** بجانش زد خرافت آتش تب

که پیرم پیر مردان را مقام است *** اگر از آل هاشم شد امام است

ولی غافل که جاهل گر چه پیر است *** بنزد مردم دانا حقیر است

خلافت علم می خواهد نه پیری *** نوید فتح باشد در دلیری

اگر عمرت کم و علمت زیاد است *** مقامت برتر از سبع شداد است

و گر علمت کم و عمرت زیاد است *** مکن بازی که عمر تو بیاد است

هزاران سال سنگ خاره سنگ است *** گل يك روزه زیبا و قشنگ است

بزور پیری ار چیزی بگیری *** بزودی و استانندت که پیری!

زدانائی توانائی است نه سال *** که دانشور بود سلطان اجیال

نگویم نیست بر پیران نیازی *** بگویم نیست پیری امتیازی

پی تعیین رهبر مردمی چند *** شدند اندر بر آن نا خردمند

سئوالی و جوابی ابلهانه *** جواد آن گاه آمد در میانه

لب مشکل گشا بگشود و در سفت *** جواب آن سئوال از روی حق گفت

بده ساله که عمری کم عیار است *** سئوال از حضرت وی سی هزار است

جواب يك يك را داد روشن *** که دشمن هم ز حیرت گفت احسن

ز ملا های مأمون امتحان ها *** از او عزت از آنان امتحان ها

عفاف امام علیه السلام

دنائت بین که مأمون خطا کار *** بهر ظلمی تقی را کرد آزار

بدست صد زن زیبا و دلبر *** بداد او جام و در هر جام گوهر

بهمراه زنان يك ساز زن بود *** که مردی بی حیا و کم زن بود

فرستاد این گروه از بهر تفتیش *** که بیند از جواد آید چه در پیش

ولی آن کوه تقوی بود آرام *** در این دم ساز زد آن مرد بد نام

بدو فرمود ای ریشوی بد کار *** بیفکن عود و شرم از حق نگه دار

بلرزید و فتاد از دست او عود *** نیامد در کفش تا در جهان بود

به سن بیست و هشت آن شاه مظلوم *** به زهر دخت مأمون گشت مسموم

امام علی هادی علیه السلام

دهم مولا علی چارمین است *** امین شرع و هادی المؤمنین است

تقی بر عسکری گردید مشهور *** که در سرباز خانه بود محصور

فقیه مؤتمن اندر زمانه *** به حبس افتاد در سرباز خانه

پسر عم و چنین ظلم و خیانت *** خدایا می کنم بر تو شکایت

بین از هفت تن اولاد عباس *** چه محنت ها کشید آن زبده ناس

گهی زان بحر علم لا نهائی *** نمودی امتحان ملا نمائی

گهی در بزم باده مجلس ساز *** طمع کردند آن شه خواند آواز

زمانی جعفر عباسی پست *** که عاشق پیشه بود و لولی و مست

چنین گفتا بود هادی فراری *** نکردی هیچ با ما می گساری

بدو گفتند موسی را خبر کن *** به باده خواری او را مشتهر کن

چه فرزند رضا گردید بد نام *** تواز توهین هادی می بری کام

قضاوت چون که با نا اهل باشد *** غلط اندازی ما سهل باشد

در آن ملت که میزان شد خطا گر *** برابر دان برادر با برادر

اگر چه یک نفر گمراه باشد *** یکی دیگر ولی الله باشد

یعلم غیب سلطان فلك فر *** چو می دانست گفتا با برادر

مبادا آبروی باب و اجداد *** دهی از آتش باده تو بر باد

از این تدبیر چون گشتند نومید *** به تهمت کار جعفر وا گرائید

که این زاهد منش هم باده نوش است *** بظاهر پارسا و خود فروش است

تقسیم ظالمانه

مپنداری در این دوران اگر دوست *** شوی با آن که دانی پاك و خوش خوست

ز مزدوران خرگاه ریائی *** بری پیوند مهر و آشنائی
گریزی از دغل بازان جاهل *** بگیری دامن مردان کامل
شوند از هستیت بی زار مردم *** رسانندت غم و آزار مردم
رئیس وقت چون بیند ستیزت *** کند از تیغ جاهش ریز ریزت
گهی نانت برد گه آبرویت *** گهی جاسوس اندازد به کویت
که یا نادم شوی از خواهش داد *** و یا جان بسپری از ظلم و بی داد
نه امروز است جاری این مراسم *** که تا بوده جهان بوده مظلوم
زیاران نقی از کینه توزی *** بسی می کرد جعفر قطع روزی

اخلاق حضرت علی النقی علیه السلام

سی عطایش سی هزار از سکه زر *** نمایش دردمندان را میسر
و داد او عزیزان را صفا بخش *** دوی او شیرین را شفا بخش
کبوتر وار گرگان بیابان *** به گرد کعبه ذاتش خرامان
درنده چون چرنده رام آن خوی *** برای دوست و دشمن سبب جوی
میان جمله اقوام و ارحام *** نمودی از کرم تقسیم اغنام
ولی از دست آن ها هم ستم دید *** تکبر دید ، محنت دید ، غم دید
چنین می گفت زید آن پیر نادان *** که من هستم امام حق پرستان

بود هادی جوان و نیست لایق *** که بنماید ریاست بر خلائق

امام حسن عسکری علیه السلام

حسن نام و حسن خلق و حسن خوی *** خدا خواه و خدا گوی و خدا جوی

امام عسکری سلطان افلاک *** بزندان جفا محبوس و غمناک

ز ترس آل عباس ستم کار *** پدر او را نمی فرمود اظهار

بدو گفتند رهبر بعد تو کیست *** که می بینیم فرزندی تو را نیست

یگفت آن کس نماز مرده ام را *** بخواند هست او بر خلق مولا

اخلاق امام یازدهم علیه السلام

امامان چون که بر خلقند رهبر *** باخلاق خدا هستند مظهر

علوم جمله از پروردگار است *** خفایا نزد آنان آشکار است

1

نگینی داد یونس را شریری *** برای رسم نقش دل پذیری

نگین بشکست و شد یونس بشویش *** ز دل سختی آن مرد بد اندیش

بنزد عسکری آمد که شاید *** دری از مرحمت بر وی گشاید

تبسم کرد و گفتا ز این فسانه *** نجات می دهد حیّ یگانه

بروز دیگر او را کرد احضار *** که زیبایان من را هست پیکار

ص: 76

یکی گوید نگین از من دگر نیز *** تو بشکن این نگین فتنه انگیز

امام از غیب عالم هست آگاه *** که چون نور است با هر ذره همراه

2

کشیش عیسوی اندر بیابان *** گشوده کف ببالا بهر باران

که ابر تیره از غم اشک می ریخت *** مگو باران که اقیانوس می بیخت

مسلمانان خجالتمند و حیران *** که باران قهر کرده از مسلمان

بدستور امام از دست آن مرد *** به پنهانی کسی چیزی برون کرد

بشد در آسمان خورشید پیدا *** میان خلق راهب گشت رسوا

3

جنون فلسفه دارد عجب ها *** بود در فلسفی شور و شعب ها

فلک ها سازدت گرد و مدور *** محذب روئی و روئی مقعر

شکاف اندر تن آن ها محال است *** که اندام فلک آهن مثال است

درون این بدن نفسی است فعال *** مزاج این فلک مقیاس افعال

چنان چه جبر و تقویض اند همکار *** ولی نه جبر و نه تقویض در کار

مزاج نه فلک هم این چنین است *** که گرم و سرد و نه آن و نه این است

چنین گفتند در معراج احمد *** که باشد اوجی از روح محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: 77

فضا امروز گشته شارع عام *** نماید خنده بر اندیشه خام
تخیل را به هر مطلب کشاندند *** عقاید را یکایک و استاندند
کتابی در تناقض های قرآن *** نوشت از جهل خود کندی نادان
امام عسگری از بهر ارشاد *** کسی را در بر کندی فرستاد
که گر صادر شود از تو کلامی *** به عزم مقصدی قصد مرامی
مخاطب ره بر آن مقصد نجوید *** سزاوار است نا هنجار گوید
چو اسحق این سخن بشنید فهمید *** نباشد این سؤال و هست تهدید
فرار از سرزنش را نیست چاره *** به جز گردد کتابش پاره پاره
بود این فیلسوف و این ضلالش *** ضلالش بین مخوان اهل کمالش
کمال از مصطفی و آل طه است *** که این جام سعادت فیض اعلاست
امام عسگری در علم و اخلاق *** به عصر خویش بد مشهور آفاق
که دشمن های سر سختش بناچار *** به علم و فضل او کردند اقرار
ولی حق را بصاحب حق ندادند *** در محنت بروی او گشادند
به زندان روزگارش تیره کردند *** بر او سنگین دلان را چیره کردند
به زندانبان چنین دادند دستور *** شکنجه کن بر این مولای مهجور
ولی می دید زندانبان شب و روز *** بود مولای دین گرم تب و سوز

نماز و روزه و ذکر و مناجات *** بود برنامه کارش به اوقات
به حیرت کز چه آزارش نماید *** بهانه چیست تا زارش نماید
ولی تا بود در دنیا حزین بود *** پریشان روزگار و دل غمین بود
نوشت از بهر یارانش بعالم *** که باشد قسمت ما و شما غم
بود تا مهدی ما از نظر دور *** بود تا مشعل توحید مستور
شما را جز بلا یاری نباشد *** سزد جز صبر هم کاری نباشد

امام زمان علیه السلام

الا ای پهلوان دست بسته *** الا ای شاه در کنجی نشسته
سلیماننا بساطت رفت بر باد *** نگینت در کف اهریمن افتاد
طرفداران هر فکر و عقیده *** بتاراج دیانت صف کشیده
شده نام عدالت خنجر ظلم *** علمدار هدایت رهبر ظلم
شها ابر وفا باران ندارد *** صفا در سینه ها سامان ندارد
شرف در بند نسیان دستگیر است *** حیا در محفل رندان حقیر است
دیانت آلت جاه و جلال است *** ریا کردن گلو بند کمال است
دورویی سرخ روئی می فزاید *** بدی کردن نکوئی می فزاید
حقیقت خفته در ویرانه غم *** نشسته عافیت در خانه غم

امانت کشته تزویر گشته *** خرد از زندگانی سیر گشته

بیا ای باغبان بستان خراب است *** جهان آشوب شد وقت شتاب است

(تمت)

یا صاحب الزمان ادرکنی

ص: 80

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

